



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

18

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود 27 سپتامبر 2007 - 5 مهر 1386

یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور

سفر احمدی نژاد به آمریکا

مسخره کردن احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا و مصاحبه های مطبوعاتی داد و خردادبها را هم در آورد. محمد علی ابطی توهین به احمدی نژاد را "هانت به مردم ایران" نام گذاشت. اولاً بیخود فرمودید که احمدی نژاد را "نماینده" مردم ایران میدانید. این تحفه مبارک شما باد!

احمدی نژاد آنجا که از اعدام و تیرباران در زندان دفاع میکند و از آمریکا طلبکار میشود، و آنجا که اعلام میکند جمهوری اسلامی حاضر به مذاکره مستقیم و برابر با آمریکاست، حرف دل دو خردادبها را زده است. نکته اینست که دست انداختن احمدی نژاد در این سفر، نشان میدهد که جمهوری اسلامی مسخره عالم و آدم است. احمدی نژاد مجسمه ذلالت و کراهت جمهوری اسلامی است. چسپاندن این تیر خلاص زن قاتل به "ملت ایران" تنها نشان میدهد که اصلاح طلبان همیشه در ته تاریخ برای مردم ایران چی میخواهند!

جمهوری اسلامی جمهوری اعدام و صد هزار اعدام است. رئیس جمهورش حق دارد برای دار زدن و تیر باران کردن در زندان عربده بکشد. آخر طرف مقابلش، بوش، لنگه خودش است و اینجا هر دو قاتلین دولتی اند. دیپلماسی قاتلین مردم بخشی از جنگ آنهاست. این نماد بربریت اسلامی با ناسیونالیسم و از جیب خلیفه "ملت ایران" خوردن تزئین نمیشود. کریه تر میشود! براستی مذهب و ناسیونالیسم و تروریسم و عقب ماندگی و دربوزگی جلگی هم خانواده اند و ضد بشری. احمدی نژاد و رژیم احمدی نژادها باید سرنگون شود. این امر مردمی است که مدتهاست اعلام کرده اند که جمهوری اسلامی باید برود! *

جنگ؛

پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما



علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور

صفحه 2

هیئت دائر دفتر سیاسی پاسخ میدهد؛

صفحه 6

ساختار و استراتژی غیر کمونیستی کمیته های کارگری

صفحه 8

خسرو دانش

رابطه

حرارت و عصبانیت!

در حاشیه اسکاندال رهبری ح ک ک

آذر ماجدی

صفحه 16

چپ رادیکال

و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری

در نقد دیدگاههای حمید تقوایی

سیاوش دانشور

صفحه 12



سخنرانی در دانشگاه تورنتو

مذهب و آزای فردی

هما ارجمند

صفحه 10



سیاسی - طنز

سعید مدانلو

صفحه 9

جنگ، پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما

نظامی تلاشهای رژیم اسلامی در دستیابی به سلاح هسته ای و غنی سازی اورانیوم است. آیا سازی ممکن است؟ ملزومات و مبنای چنین سازی چه میتواند باشد؟ کدام نیروها ناجی چنین تحولی خواهند بود؟

سیاوش دانشور: بحث حمله

نظامی و شدت تبلیغات در باره آن، قبل از اینکه به سوی جنگ رفتن باشد تلاشی برای اعمال فشار است. اعمال فشاری که هدف خود را تحمیل توازن به جمهوری اسلامی، رعایت قوانین بازی در منطقه، و دادن و گرفتن امتیازاتی بر اساس آنست. باید قلمرو تبلیغات را با هدف تبلیغات یکی فرض نکرد. اما معنی این موضوع این نیست که خطر جنگ منتفی شده است. در دنیای نظم نوین و عریبه کشی نیروی تروریست و میلیتاریست و باند سیاهی، جنگ در ابعاد مختلف یک داده است و باید بعنوان یک وضعیت کمابیش یکسان فرض شود. مسئله یک جبهه معین نیست. ایران، افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، پاکستان، و بسیاری کشورهای منطقه در معرض این جنگ قرار دارند. در هر دور این مسابقه تروریستی تعداد بیشتری بناچار وارد مهلکه میشوند و یا به آن رانده میشوند. در افغانستان طلبان دارد برمیگردند. در عراق هر روز جبهه ها عوض میشود. در منطقه وضعیت به همین منوال است. ایران جدا از کل این روند و با اتکا به تبلیغات و جدهای دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی قابل توضیح نیست. به نظر من هدف سراسر تر آمریکا و غرب تحمیل فشار به رژیم اسلامی در ایران و حتی تا آستانه جنگ رفتن برای جلو راندن خطی در درون رژیم اسلامی است که دستکم نقشی مانند کرزای و مالکی را ایفا کنند. برای آمریکا جمهوری اسلامی حکومت مطلوبی در شرایط امروز و کلا دنیای بعد از جنگ سرد با توجه به اعتراض و نفرت مردم ارابین حکومت و خواستههای عمیق انسانی شان است. برای آمریکا مشکل امروز جمهوری اسلامی همان مشکل بیست سال پیش

کرده اند. فرانسه سارکوزی بر خلاف فرانسه شیراک تماما در کمپ آمریکا قرار دارد. فرانسه بدنبال کسب موقعیت رهبری در اروپا است. و این رهبری را نه در رقابت با آمریکا بلکه در همسویی با آمریکا دنبال میکند. فرانسه بعد از چند دهه خواستار پیوستن به پیمان نظامی ناتو است. اگر چه روسیه و چین در نقطه مقابل چنین پروژه ای قرار دارند، اما از وزن سیاسی لازم برای جلوگیری از چنین عملیاتی برخوردار نیستند.

استراتژیهای نظامی صحبت از عملیات مشابه ای مانند عملیات "شوک و بهت" در عراق را میکنند. بیش از ۱۲۰۰ مرکز نظامی، مخابراتی، صنعتی و مراکز فرماندهی قرار است مورد حمله قرار بگیرد. میخواهند رژیم اسلامی را انقدر بزنند که قادر به "عکس العمل" نباشد. این سناریو جنگی پوچ است. نه رژیم اسلامی آنچنان ناتوان است که در پس این عملیات تمام توان نظامی و عکس العملی خود را از دست دهد و نه جنگ به عملیات نظامی هوایی آمریکا محدود خواهد ماند و نه صحنه عملیات نظامی و درگیری دو قطب به حوزه جغرافیایی ایران محدود خواهد ماند. حمله نظامی آمریکا چاشنی یک جنگ تمام عیار در خاورمیانه خواهد شد. جنگ "نیابتی" را به جنگ "واقعی" تبدیل خواهد کرد. حمله نظامی آمریکا و جنگ تروریستها خاورمیانه را به آتش خواهد کشید. ابعاد و دامنه این را نمیتوان صرفا با یک جنگ منطقه ای مقایسه کرد. ابعاد این جنگ را باید با جنگهای فرا منطقه ای و بعضا جهانی مقایسه کرد.

یک دنیای بهتر: بهانه حمله

"اقتصادی" عملیات و فاز "نظامی" در دستور قرار خواهد گرفت. فاکتورهای معینی این تشدید احتمال را توضیح میدهند. شکست سیاسی و عدم موفقیت نظامی آمریکا در عراق مهمترین عامل در این شرایط است. جامعه عراق در هم کوبیده و نابود شده است. صدام حسین سرنگون شد. اما آمریکا نتوانست به موفقیت سیاسی و ثبات نظامی مورد نظر خود دست یابد. آمریکا ناچار به کم کردن نیروی نظامی و خروج تدریجی از عراق است. فشار فزاینده افکار عمومی در آمریکا و جهان، تغییر تناسب در هیات حاکمه آمریکا بخشی از این "اجبار" را توضیح میدهند. در حال حاضر رژیم اسلامی برنده جنگ در عراق و نیروی اصلی چه در حاکمیت و چه در "زمین" سیاسی عراق است. رژیم اسلامی مدعی هژمونی سیاسی و نظامی در منطقه است.

خروج آمریکا از عراق مترادف با پیروزی و تثبیت موقعیت رژیم اسلامی در عراق است. تکرار متفاوتی از "سندروم ویتنام" است. در چنین شرایطی برای غول نظامی آمریکا منطقی یک راه حل برجسته میشود و آنهم حمله نظامی به جمهوری اسلامی است. ماشین نظامی آمریکا بمنظور حفظ موقعیت برتر و هژمونیک خود در منطقه و جهان نیازمند چنین عملیاتی است. نمیتوان از جنگ "عراق" شکست خورده بیرون آمد! باید حمله کرد. میلیتاریسم آمریکا در عین حال نیازمند صحنه عملیاتی دیگری برای قدرت نمایی است. پروژه "تک ابر قدرت جهان" نیازمند چنین لشکر کشی های دیگری است. جناحهایی در هر دو قطب تروریستی، چه در هیات حاکمه آمریکا و چه در هیات حاکمه رژیم اسلامی، جنگ را به نفع خود و عاملی در جهت تثبیت موقعیت خود میدانند.

فاکتورهای دیگری نیز موانع چنین قدری و ماجراجویی را کم رنگ

یک دنیای بهتر: رسانه های متعددی اشاره به احتمال حمله نظامی آمریکا به تاسیسات هسته ای و مراکز فرماندهی نظامی و هدایت رژیم اسلامی میکنند. آیا کشمکش های آمریکا و رژیم اسلامی به یک رو در رویی نظامی کشیده خواهد شد؟ کدام فاکتورها احتمال حمله نظامی را تشدید کرده است؟ تبلیغات جنگی، فشار و تهدید برای به سازش کشاندن یا تدارک لازم برای حمله نظامی کدامیک محتمل ترند؟ آیا در صورت حمله احتمالی ما با عملیاتی "شوک و بهت" در عرض چند روز مواجه خواهیم بود یا این حملات چاشنی یک جنگ دراز مدت تر خواهد شد؟ سناریوهای جنگی احتمالی کدامها هستند؟

علی جوادی: دور جدیدی از حدس و گمان و "درز اطلاعات نظامی" در رسانه ها شروع شده است. مراکز که باید مورد حمله نظامی قرار بگیرند با دقت بیشتری مورد بحث قرار میگیرند. رسانه های اصلی پایتختهای اروپا و آمریکا به این مساله پرداخته اند. آمادگی های لازم بمنظور مقابله نظامی در هر دو سو در حال شکل گرفتن است. سه ناوگان هواپیمابر آمریکا در خلیج مستقر شده است. فاز جدیدی از تحریم های اقتصادی در حال شکل گیری است. وزیر خارجه فرانسه "اشتباها" صحبت از اجتناب ناپذیر بودن جنگ میکند. صحبت از "زمان" حمله و نه "آیا" حمله است.

علیرغم این شرایط و تنش ها مسلما نمیتوان با قطعیت از وقوع حملات نظامی و دریایی و یا جنگی تمام عیار میان دو قطب تروریسم بین المللی صحبت کرد. اما تمامی شواهد حاکی از گسترش تبلیغات جنگی و تشدید تخاصمات و تقابل این دو قطب است. محدوده مانورهای سیاسی و دیپلماتیک رو به باریک تر شدن است. میگویند بعد از فاز "دیپلماتیک" و

جنگ، پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما

نیست. آمریکا معضلی با وجود جمهوری اسلامی ندارد. حتی معضلی با جمهوری اسلامی اتمی دوست آمریکا ندارد. معضل آمریکا امتیازخواهی جمهوری اسلامی در ابعادی گسترده تر در منطقه است. و اساسا جنگ و رودروئی آمریکا و تروریسم دولتی با رژیم اسلامی و جنبش اسلام سیاسی، تحمیل این تناسب قوای جدید است. تناسب قوای که دولتهای امثال حزب رفاہ ترکیه، دولت اسلامی و کمتر ارتشی پاکستان، دولتهای اسلامی نزدیک به آمریکا در عراق و افغانستان و در اینمورد رژیم اسلامی در ایران است. تبلیغات برسر مسئله اتمی فقط تبلیغات است. همانطور که در مورد عراق بود. هدف استراتژیک آمریکا در جهان و منطقه و طرح اش برای خاورمیانه، جبهه های متعددی دارد که باید دنبال شود. اینکه دریچه ورود به موضوع چیست ثانوی است.

آیا سازشی ممکن است؟ به نظر من ممکن است. سازش برای تعداد بسیار بیشتری در هیئت حاکمه رژیمهای ایران و آمریکا و دولتهای منطقه و اروپای غربی مطلوبیت بیشتری دارد. مسئله اینست که اگر جنگ توسط جناح های دیوانه و میلیتاریست در دستور قرار گیرد، دیگر بهانه ها ابدام مهم نیستند. صف بندی نیروها هم چنان اولویت اساسی ندارند. در کیس عراق اینطور بود. آمریکا میخواست حمله کند و حمله کرد. منتظر هیچی نشد و وقتی هم معلوم شد اساس تبلیغات جنگ دروغ بوده است، با جابجائی چند مهره و مقداری تبلیغات از دو سو موضوع فیصله یافت. موقعیت نابسامان جناحهای جنگ طلب در هر دو سوی معادله، مخاطراتی که با شروع اولین بمباران کشورهای منطقه و جهان را تهدید میکند، مسئله بعد از جنگ و بمباران، باز شدن فصلی از جنگ گسترده و خونین در منطقه، از مهمترین

عواملی هستند که شرایط را برای سازش مهیا میکنند. با اولین بمباران صحنه خلیج و کشورهای منطقه صحنه جنگ و ترور میشود. با بمباران که رژیم اسلامی سرنگون نمیشود. هارترین جناح های آدمکش و تروریست به جان مردم در ایران و منطقه می افتند. اسرائیل و عراق و افغانستان و کشورهای حاشیه خلیج عملا وارد جنگ میشود. اعمال سیاست تحریم اقتصادی بعد از جنگ هم مشکل آمریکا را حل نمیکند. همه اینها مسائلی هستند که سازش و یافتن فرمولی که جنگ "شکست خورده" نداشته باشد، را جلوی همه گذاشته است. مبانی چنین سازشی بدوا برسمیت شناسی جمهوری اسلامی بعنوان یک قدرت منطقه ای و دادن سهمش در مقابل قبول آمریکا و همراهی با طرحهای منطقه ایش است. احمدی نژاد علیرغم تمام نمایشات اش در نیویورک اعلام کرده است که آماده مذاکره مستقیم و برابر با دولت آمریکا است. رژیم اسلامی و در راس آن خامنه ای از مذاکره با آمریکا ابائی ندارند. مسئله شان شرایط مذاکره است. در نتیجه نیروهای معروف به اهل سازش در رژیم تنها در مواقع پیچیده آنهم برای بازکردن دریچه تداوم مذاکرات ظاهر میشوند. قرار نیست رژیم اسلامی از طریق جناحهای مرکز با آمریکا مذاکره کند. امتیاز مذاکره با آمریکا معنی روشن سیاسی در صنفیدی حکومت در داخل دارد. تردیدی نیست که رژیم اسلامی از تمام امکاناتش استفاده میکند اما ابتکار عمل را دست نیروهایی مانند خاتمی و امثالهم نمیدهد. سفر روحانی به آلمان و مصاحبه بعدی او در ایران دنبال اظهارات رئیس جمهور فرانسه با سخنان احمدی نژاد در آمریکا مبنی بر آمادگی برای مذاکره تکمیل میشود. ممکن است عنوان شود که تیم بوش و چنی جنگ بویژه بعد از عراق جنگ نیاز دارند. این حقیقتی در آن هست، اما حل موضوع بطرق دیپلماتیک هم به اندازه "یک جنگ

تمیز" همان نتیجه را دارد.

یک دنیای بهتر: حملات نظامی احتمالی هدفش سرنگونی رژیم اسلامی نیست. سیاستهای رژیم اسلامی حاکی از آن است که به استقبال این جنگ خواهد رفت. "جنگ یک مانده آسمانی است!" واکنش رژیم اسلامی در مقابل جنگ در برابر جامعه چه خواهد بود؟ استراتژی رژیم در قبال جنگ را چگونه می بینید؟ رژیم در پس این جنگ احتمالی چه اهدافی را دنبال میکند؟

آذر ماجدی: رژیم اسلامی در صورت حمله نظامی آمریکا به ایران سریعاً یک حکومت نظامی تمام عیار اعلام خواهد کرد، سرکوب را شدیدتر خواهد کرد و هر معترضی را تحت نام جاسوس و همکار آمریکا دستگیر و اعدام خواهد کرد. رژیم اسلامی از این فرصت برای محکم کردن پایه های لرزان خود و ایجاد خفقان وسیع تر و سرکوب گسترده مخالفین در جامعه استفاده میکند. این سیاست را پیش از این نیز اتخاذ کرده است. جنگ ایران و عراق، هر چند که در دوره ای کاملاً متفاوت بود، همین نقش مانده آسمانی را برای رژیم داشت. در آن مقطع هدف و استراتژی رژیم سرکوب کامل کلیه بازمانده های انقلاب تحت نام جنگ با نیروی خارجی بود و اکنون سرکوب هر گونه امکان بروز یک انقلاب دیگر و عقب نشاندن جنبش سرنگونی طلبانه در جامعه.

افزایش قیمت ها و تحمیل فقر بیشتر و گسترده تر بر مردم یکی دیگر از سیاست های رژیم خواهد بود. ما شاهد بودیم که چگونه دنبال اولین اقدامات تخریمی دولت های غربی، رژیم

اسلامی قیمت بنزین را افزایش داد. یکی از فاکتورهایی که باید در نظر داشت، حمایت علنی یا ضمنی جنبش ضد جنگ در سطح بین المللی و حمایت وسیع در سطح منطقه از رژیم خواهد بود. جنگ موقعیت رژیم اسلامی را درون منطقه، در میان نیروهای "ضد امپریالیست" و بویژه جنبش اسلامی تقویت خواهد کرد. همانگونه که حمله نظامی به عراق و لبنان چنین نتیجه ای داشته است. به این اعتبار نیز رژیم اسلامی از این جنگ بعنوان یک مانده آسمانی استفاده خواهد کرد. اینها از نتایج بسیار زیان بخش و مخرب حمله نظامی است.

یک دنیای بهتر: جنگ یک رویداد زیر و رو کننده است. صف بندی سیاسی جامعه را دگرگون خواهد کرد. مخاطراتی که جنبش کمونیسم کارگری را تهدید میکند کدامها هستند؟

علی جوادی: جنگ دو قطب تروریستی در چنین ابعادی یک حادثه گذرا و عادی و روزمره در تحولات جامعه نخواهد بود. جنگ تأثیرات دیرپایی بر سیاست و رویدادهای اجتماعی بجا خواهد گذاشت. زندگی، سیاست، اجتماع، جنبشهای اجتماعی تماما وارد دور جدیدی از حیات خود خواهند شد. چنین جنگی صف بندیهای سیاسی موجود در جامعه را دگرگون خواهد کرد. جایی برای "سر در گمی" نخواهد بود. نیروهای بسیاری در کنار دو قطب متخاصم به حرکت درخواهند آمد. چه آنهاهی که قرار است لشکر زمینی و عملیاتی چنین جنگی از جانب آمریکا شوند و چه آنهاهی که از سر "دفاع طلبی ناسیونالیستی" در کنار رژیم اسلامی قرار خواهند گرفت. نیروی "جاذبه" جنگ از هر دو سو نیروهای بسیاری را بیشتر از گذشته به طرف خود خواهد کشید. هم اکنون شاهد بروز علائم چنین تحولی هستیم. داریوش همایون اعلام کرده است که در صورت وقوع جنگ در کنار رژیم اسلامی قرار خواهد گرفت. تحرک جدید نیروهای قومپرست بخشی از این

جنگ، پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما

استراتژیک سیاست حزب در قبال حمله نظامی و جنگ احتمالی کدامها هستند؟ تاکیدات حزب در صورت وقوع چنین رویدادی کدامست؟ کمونیسم کارگری چگونه باید برای مقابله با این شرایط آماده شود.

علی جوادی: جنگ بدون تردید شرایط کار و فعالیت ما را دشوار و پیچیده تر خواهد کرد. آنها که در صفوف اپوزیسیون دانسته و ندانسته "جنگ را مانده ای آسمانی" میدانند، ربطی به جامعه و انسانیت ندارند. نتیجتاً یک هدف ما جلوگیری از وقوع چنین فاجعه ای است. ما بخشی از این مردم کارگر و زحمتکش هستیم. در هر شرایطی تلاش خواهیم کرد که از مصائب ناشی از جنگ بر مردم کم کنیم. و مردم را برای مقابله با چنین شرایطی آماده کنیم.

ما بارها تاکید کرده ایم که سیاست ما در قبال تحولات حاضر دارای دو رکن اصلی و استراتژیک است. ما در هر شرایطی، چه صلح چه جنگ، برای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار یک جمهوری سوسیالیستی، حکومتی متضمن آزادی، برابری، و رفاه مردم مبارزه میکنیم. برای ما سازماندهی یک انقلاب کارگری بمنظور بزیر کشیدن رژیم اسلامی امری تخطی ناپذیر و تاکتیکی نیست. از طرف دیگر ما مخالف هر گونه قلدری، زورگویی و فعال مایشایی ابر قدرت آمریکا و متحدین بین المللی اش هستیم. ما برای شکست سیاستهای نظم نوینی آمریکا تلاش میکنیم. ما نمیخواهیم مردم جهان زیر دست ژنرالهای پاگون به دوش و دست به ماشه و آخوندهای عمامه بسر و بمب به دست باشند. ما برای خلاصی بشریت متمدن از شر این وضعیت سیاه تلاش میکنیم. ما برای تغییر ماکروی وضعیت موجود و نه حفظ آن تلاش میکنیم. وضعیت موجود ناپایدار است. قابل دوام نیست. باید به نفع آزادیخواهی و برابری طلبی و انسانیت از هر سو تغییر کند.

سیاست ما تلاش برای به میدان

مقررات ویژه جنگی اعلام موجودیت میکند. هر مخالف درونی تا چه رسد به مردم مورد تهاجم قرار میگیرد و موج ترور و کشتار فاشیستی بدوا از درون آغاز میشود. در کوتاه مدت یک رژیم اسلامی فشرده و دولت و ستاد جنگی شکل میگیرد. باید برای سرپانگهداشتن رژیم و کنترل اوضاع، جامعه را در جهت کامل ببرند. اولین نتیجه عملیات "شک و بهت" در داخل

و برای مردم است. اپوزیسیون ایران حول جنگ قطبی میشود و ارتجاعی ترین نیروها موقعیت بهتری پیدا میکنند. سرنگونی طلبی و مبارزه کارگر و مردم علیه این وضعیت موقتا حاشیه ای میشود و صورت مسئله سیاست در ایران براساس جنگ و "دفاع از میهن اسلامی" طرح میشود. کمونیسم کارگری در وضعیت حمله نظامی درست مثل جنبش اجتماعی و طبقاتی اش تاثیر میپذیرد. شرایط برایش دشوار میشود و نوع فعالیت جدیدی در مقابلش قرار میگیرد. خطراتی که بلافاصله تهدید کننده است؛ موضعگیری شبه ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی و نوعی اصولگرایی تفسیرگرایانه و پاسیف است. این باید روشن باشد که کمونیسم کارگری و جنبش آزادی و برابری یک طرف این بحران است. این جنگ سرنوشت ما را دارد رقم میزند. دخالت انقلابی در آن نمیتواند ایستادن غیر مستقیم و ضمنی کنار یکی از طرفین جنگ و یا اتخاذ یک موضع غیر دخالتگرانه و ایدئولوژیک باشد. موضع ما در چنین شرایط فرضی باید متکی بر استراتژی طبقاتی ما در دوره مشخص جنگ استوار باشد. اینکه این موضع چه اشکالی بخود میبذیرد تابعی از درجه و حدت بحران است.

یک دنیای بهتر: میانی

جریان راست پرو غرب دو دسته میشود: یکی پشت رژیم اسلامی تخت عنوان دفاع از وطن صف میکشد و دسته دیگر به حمایت از آمریکا و به امید رسیدن به نان و آبی بلند میشود. این شرایط وضعیت مردم و جنبش اعتراضی را سخت تر میکند. شکل دادن یک جنبش اعتراضی در مقابل رژیم و برای به زیر کشیدن آن با پیچیدگی های بیشتری مواجه میشود.

تا آنجا که به جنبش کمونیسم کارگری برمیگردد، متأسفانه در شرایط انشقاق و پراکندگی و سیاست های نادرست رهبری دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست، ما با یک جنبش یکدست و متحد روبرو نخواهیم بود. با توجه به سیاست های تاکتونی این دو حزب، نگرانی من از آنست که این دو حزب هر یک با نشان دادن تمایل به یک طرف جنگ عملا در خدمت این یا آن قطب قرار گیرند. بنا به تبیین و تحلیلی که از موقعیت دو قطب تروریستی در دنیا دارند، حزب حکمتیست محور مخالفتش را بر مقابله با آمریکا قرار خواهد داد و خواه ناخواه، خواسته یا نخواستہ مساله سرنگونی رژیم حاشیه ای میشود. حزب کمونیست کارگری نیز که پیش از این در پیامی، از آمریکا خواسته بود بجای جنگ از آنها حمایت کند، عملا با آمریکا همسو خواهد شد. این یک خطر جدی است و موجب سردرگمی در جنبش کمونیسم کارگری خواهد شد. تلاش برای اتخاذ یک سیاست روشن در ضدیت با هر دو قطب باید به محور سیاست ما بدل شود.

سیاوش دانشور: اگر صورت مسئله بمباران و تهاجم نظامی جرقه اش توسط آمریکا و یا اسرائیل زده شود، که دو طرف برای این وضعیت هم خود را آماده میکنند، فوراً خشن ترین دولت حکومت نظامی در تهران با اعلام

سناریوی جنگی است. قربانیان جنگ بسیارند!

جنبش کمونیسم کارگری یک جنبش اجتماعی و مدعی تصرف قدرت سیاسی در جامعه است. اما این جنبش را دیوار چین از جامعه مجزا نکرده است. مخاطرات کنونی در جامعه در عین حال مخاطراتی برای این جنبش نیز هستند. این تحولات بدون تردید تأثیرات معینی بر نیروهای فعال این جنبش بجای خواهد گذاشت. دو گرایش "راست" میتواند زمینه بروز و گسترش در این جنبش پیدا کند. از یک طرف گرایشی که جنگ را "زمینه" و عاملی "تلویحا مثبت" در پیشبرد هدف سرنگونی طلبی خود قرار خواهد داد. بر این تصور است که جنگ باعث تضعیف رژیم اسلامی خواهد شد و فرصتی برای مردم برای خلاصی از شر رژیم اسلامی فراهم خواهد شد. و از طرف دیگر گرایشی که در مقابله با جنگ و تهاجم آمریکا و مصائب ناشی از آن به موضعی "ضد امپریالیستی" در مقابله با جنگ کشیده خواهد شد. زمینه های چنین سیاستهایی را در تاریخی نه چندان دور در دو حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیست شاهد بوده ایم. اینکه این دو گرایش چه زمینه هایی برای گسترش پیدا خواهند کرد، به فاکتورهای متعددی از جمله توان ما در تثبیت خط "رسمی" کمونیسم کارگری گره خورده است. ما با قدرت در مقابل چنین خطوط "راستی" خواهیم ایستاد.

آذر ماجدی: صف بندی های سیاسی در نتیجه حمله نظامی تغییر میکند. جریانات ملی - اسلامی عمدتاً پشت رژیم به صف خواهند شد. کلیه جلوه های غر و لند "اصلاحاتی" ملی - اسلامی ها تحت عنوان دفاع از "وطن اسلامی" خاموش خواهد شد.

جنگ، پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما

کشور علیه تهدیدات نظامی است. در عین حال وقوع جنگ اوضاع را به سمت نظامی شدن بیشتر میبرد و بعد از مدتی کنترل اوضاع برای جمهوری اسلامی مسئله اساسی میشود. تصویر این نیست که آمریکا و مونتلفین بمباران وسیع میکنند و میروند و جمهوری اسلامی هم میروند می نشیند و قضیه با تداوم تحریم اقتصادی پیش میرود. جنگ و ترور وسعت و دامنه وسیع و غیر قابل باوری میگیرد. بسیاری از سیاستها در دستور قرار میگیرند که در شرایط امروز شاید موضوعیت ندارند. در شرایطی که آمریکا و مونتلفین بسادگی در منطقه در تیررس جمهوری اسلامی هستند، برای کوتاه کردن دست رژیم اسلامی و جلوگیری از تحرک تروریستی اش، باید بتوانند همزمان با تهاجم نظامی کنترل مرزی رژیم در برخی استانها زیر سوال برود و دستش از عراق و افغانستان و مناطق استراتژیک کوتاه شود و یا بشدت سخت شود. یعنی طرح مایکل لدین را باید اجرا کنند. لازمه این کار سازمان دادن جبهه های فرعی تر قومی و مذهبی است. در چنین اوضاعی کمونیسم کارگری نمیتواند تماشاجی صحنه باشد. باید به عنوان یک نیروی نظامی هم در صحنه با قدرت حضور یابد. مسئله وجود بیاید که ارتشهای دست ساز قومی بتوانند زیر چتر حمایت نظامی در مناطقی از ایران مستقر شوند، چرا کمونیسم کارگری از شرایط ایجاد شده به نفع مسلح کردن مردم و سازماندهی ارتش کارگری استفاده نکند؟ یک رکن دخالتگری کمونیستی در شرایط بهم ریخته و جنگی، دخالت نیروی نظامی کمونیسم کارگری است. ما باید برای شرایط جنگی و احتمال از هم گسیختگی دولت مرکزی و عدم کنترلش بر همه کشور، خطر جلو انداختن جریانات قومی، و سرنوشت جنبش اجتماعی و طبقاتی مان در این اوضاع برنامه بسیار روشن و بدون ابهام داشته باشیم. منفعت کا در جنگ نیست. جنگ جنبش ما را به عقب میراند. ممانعت از جنگ سوال اساسی تر ماست. اما آمادگی نظامی و سازماندهی

دوره پیش از جنگ دنبال میکردیم. ما برای سرنگونی حکومت اسلامی و استقرار کمونیسم در ایران تلاش میکنیم. پیچیدگی اینبار اینجاست که ما در مقابل حمله به افغانستان و عراق موضع نمیگیریم. یک نیروی اپوزیسیون دولتی هستیم که مورد تهاجم نظامی قرار گرفته است و این جنگ بلافاصله تبعات جدی و وحشتناکی برای مردم و طبقه کارگر و اردوی آزادی و برابری ببار آورده و یا می آورد. ما نمیتوانیم در این بحران، به اعتبار سرنگونی طلب بودنمان، در مقابل سیاست میلیتاریستی و قلدنرمنشانه آمریکا و مونتلفین نایستیم. همینطور نمیتوانیم به اعتبار اینکه یک نیروی اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم، حمله آمریکا را در جهت اهداف سرنگونی طلبانه خود ارزیابی کنیم. جهت و جبهه مبارزه را صرفا جمهوری اسلامی کنیم و در کنار آمریکا قرار بگیریم. دو طرف درگیر این جنگ ارتجاعی منافع آبی و آبی و پلاتنرم سیاسی و اهداف اجتماعی ما را دنبال نمیکند، سهل است در مقابل آن قرار دارند. ما حمله و هر گونه تهاجم نظامی به ایران را، تحت هر عنوان و پوشش و بهانه ای باشد، قویا محکوم میکنیم و یک رکن سیاست خود را ممانعت از چنین کابوسی میدانیم. ما موظفیم اردوی آزادی و برابری را در داخل و خارج برای مقابله با این بحران و با یک موضع مستقل و انسانی و ضد جنگ بسیج کنیم. در مقابل نیروهای متفرقه راستی که پشت دو سوی جنگ به خط میشوند، باید جبهه "جنگ نه" و "نه به جنگ طلبان" در دستور کار ما باشد. این تنها موضعی در قلمرو جنبش ضد جنگ در خارج ایران نیست. یک رکن مهم ممانعت از خطر تهاجم نظامی و جنگ تلاش برای تحرک بیشتر مردم در داخل

افشای سیاست میلیتاریستی آمریکا و استفاده ای که رژیم اسلامی از این سیاست خواهد برد به یکی از محورهای اصلی تبلیغاتی حزب باید بدل شود. این دو قطب هر دو جنگ طلب اند و به جنگ و ترور برای بقای خود و قدرت گیری نیازمند اند. این حقیقت را باید وسیعا در میان مردم ایران و در سطح بین المللی آشکار کرد. تلاش برای شکل دادن به جنبش اعتراضی و سازماندهی آن باید چندین برابر شود. ضمنا باید مخاطرات تلاش رژیم برای سرکوب گسترده را به مردم خاطر نشان کرد و جنبه احتیاط در ابتدای حمله نظامی را یادآور شد.

بنظر من رژیم قادر نخواهد شد که سرکوب و خفقان گسترده را برای مدتی طولانی ادامه دهد. لذا مردم باید آماده و مترصد باشند تا از این شرایط برای حملات گسترده تر به رژیم استفاده کنند. مساله بر سر اینست که کمونیسم کارگری باید در نهایت آگاهی، درایت و هشیار با این جنگ مقابله کند. توازن درستی میان مقابله جویی و اعتراض و ماجراجویی برقرار کند. این پیچیدگی کار ماست. وگرنه اطلاعیه دادن که مردم اعتراض کنند و کوتاه نیابید، کار آسانی است. تاکتیک های مقابله با هر دو طرف باید به دقت تعیین و اتخاذ شود. جنگ بطور واقعی برای مردم ایران و حتی منطقه یک تراژدی بزرگ است. مشقات بسیاری را بر مردم تحمیل خواهد کرد، مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم را دشوار میکند و یک بار دیگر موقعیتی را برای تقویت اسلام سیاسی فراهم میآورد. کمونیسم کارگری یک وظیفه پیچیده و دشوار برای خنثی کردن این نتایج و تقویت مبارزه مردم در مقابل دارد.

سیاوش دانشور: اهداف در زمان جنگ اساسا همانها هستند که در

کشیدن بشریت متمدن در تقابل با جنگ تروریستها، در مقابله با جنگ و حمله نظامی آمریکا، در تقابل با رژیم آدمکشان اسلامی و برای دستیابی به گسترش قدرت اردوی آزادی، برابری و رفاه در سطح جهان و ایران است. در ایران با اتکاء به جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم، با اتکاء به قدرت و توان جنبش کمونیسم کارگری و با تمام قوا خواهیم کوشید جلوی تعرض رژیم اسلامی به مردم و جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه را در هم بشکنیم و ورق را برگردانیم. هر چند که شرایط در پس جنگ برای مردم و ما سخت تر خواهد شد، اما استراتژی ما برای پیروزی و تصرف قدرت سیاسی پایه ریزی شده است. ما هم برای کم کردن رنج و مشقات مردم مبارزه میکنیم و هم برای تصرف قدرت سیاسی سازماندهی جامعه ای مبتنی بر آزادی و برابری و رفاه همگان.

بدینمنظور ما میکوشیم به نیروی پرچمدار جنبش کمونیسم کارگری تبدیل شویم. مرجعیت سیاسی و فکری این جنبش را در شرایط خطیر جنگی شکل و قوام دهیم و با توان عظیم این جنبش برای به میدان کشیدن بشریت متمدن بر خطوطی که اشاره کردم، تلاش کنیم.

آثر ماجدی: حزب اتحاد کمونیسم کارگری در مقابل هر دو قطب این جنگ صف بندی میکند و مردم را به مبارزه با هر دو فرا میخواند. شعار ما باید سرنگونی رژیم اسلامی و مقابله با حمله نظامی باشد. ما خواهیم کوشید که مردم را از مخاطرات این حمله نظامی احتمالی آگاه کنیم و تلاش میکنیم که آمادگی لازم را حداقل در میان صفوف کمونیسم کارگری برای مقابله با مخاطرات جنگ ایجاد کنیم.

ما از هم اکنون این سیاست را اتخاذ کرده و به پیش میبریم.

هیئت دائر دفتر سیاسی پاسخ می‌دهد

شکست بود و حاضر نبودیم بر روی صندلی هایمان لم دهیم و ساکت حرکت در این سراسیمه را نظاره کنیم. سلاح نقد یکی از ابزارهای اصلی مارکسیسم و کمونیسم منصور حکمت است. سلاحی که متأسفانه در حزب کمونیست کارگری زنگ زده است. ما اکنون حزب اتحاد کمونیسم کارگری را تشکیل داده ایم و با تمام قوا برای این اهداف در فضایی باز و رفیقانه مبارزه میکنیم. در حزب ما رهبری جمعی اعمال میشود. از نظر تشکیلاتی این گوشه ای از نسخه ای است که ما در مقابل کل جنبش کمونیسم کارگری قرار میدهیم.

در هفته های گذشته حزب اتحاد کمونیسم کارگری نامه سرگشاده ای خطاب به کادرهای کمونیسم کارگری پیرامون معضلات و ملزومات پیشروی کمونیسم کارگری نوشت. واکنش ها چه بود؟ ارزیابی هیات دائر از این واکنشها چیست؟ چه گامهایی در دستور دارید؟

آذر ماجدی: ما با حمایت برخی از کادرهای جنبش کمونیسم کارگری روبرو شده ایم که این نامه را بسیار مثبت و اصولی میدانند. این نامه تا حدودی بر روند پیوستن به حزب چه در داخل کشور و چه در خارج نیز تاثیر تسریع کننده گذاشته است. همانگونه که در آن نامه نیز اعلام کرده ایم جنبش کمونیسم کارگری از انشعاب سال 2004 ضربه بزرگی متحمل شد. فائق آمدن بر تاثیرات مخرب و منفی آن و بازسازی اعتماد رفیقانه درون این جنبش یک کار بزرگ و پیچیده است. بنظر من ما طی چند ماه اخیر پیشروی های مهمی در این عرصه داشته ایم. نقد انشعاب و رهبری هر دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست اکنون به روشنی و با صدای بلند شنیده میشود. ما شاهد شکل گیری یک روند کاملاً متمایز از دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیست هستیم. هر دو این دو حزب اکنون با یک بحران جدی دست و پنجه نرم میکنند. گسست شان از سیاست ها و روش های منصور حکمت بسیار روشن است. اکنون

را بگیرند. در حزبی که بتازگی از یک انشعاب بزرگ بیرون آمده و زخم خورده بود، تاثیر این تبلیغات بسیار منفی بود. زمانی که ما مساله رهبری جمعی و پلاتفرم "حزب رهبر، حزب سازمانده" را با حمایت یک سوم کمیته مرکزی پیش از پلنوم 26 مطرح کردیم، رهبری حاکم حزب احساس خطر کرد و یک کمپین وسیع و شخصی علیه علی جوادی و من سازمان داد. در پلنوم یک نمایش زشت از حملات شخصی و بی حرمتی به کارگردانی حمید تقوایی علیه ما اجرا شد. یک نمایش بی سابقه و باورنکردنی در تاریخ حزب کمونیست کارگری.

فرض کنیم که این تبلیغات حقیقتی را بیان کند. طنز مساله اینجاست که "دعوا بر سر صندلی" (انگونه که توسط حمید تقوایی فرموله میشود) دو طرف دارد. یکی که صندلی را میخواهد و کسی که حاضر نیست صندلی را رها کند! ما که ظاهراً یک طرف این دعوا بودیم، خواهان رهبری جمعی بودیم و هستیم. این طرف دیگر است که به هیچ قیمت حاضر نیست رهبری فردی خود را از دست بدهد. متأسفانه مقوله رهبری فردی پس از مرگ منصور حکمت به یک مساله تفرقه انداز در حزب بدل شد و ضربات مهلکی به حزب و جنبش کمونیسم کارگری وارد کرد.

این گونه تبلیغات هیچ ارزشی ندارد. ما با کسی بر سر صندلی دعوا نداشتیم. اگر مساله مان صندلی بود، صندلی های بالایی داشتیم و میتوانستیم به آنها بچسبیم. اما ما هدف مان بزرگ تر از صندلی است. ما برای پیشروی و پیروزی کمونیسم کارگری پا در میدان این مبارزه گذاشته ایم. بنظر ما سیاست ها و روش های رهبری حزب کمونیست کارگری سندی برای

زشت ترین نمونه مجادله حزبی را به نمایش گذاشت. جدل آنلاین در تاریخ این حزب بعنوان سندی از گسست از سنت های اصولی و کمونیستی منصور حکمت ثبت خواهد شد.

در این شرایط بود که ما به این تحلیل رسیدیم که ادامه فعالیت ما در چهارچوب حزب کمونیست کارگری به زیان جنبش کمونیسم کارگری، سنت های اصولی و کمونیستی کمونیسم کارگری منصور حکمت و حتی به ضرر هدف ما یعنی اتحاد صفوف کمونیسم کارگری است. ادامه آن روند توهین و حملات شخصی به نفع هیچکس نبود. برای خود ما استعفاء از حزب کمونیست کارگری بسیار سخت و دردناک بود. ما از زمان تولد این حزب فعالانه برای رشد و گسترش آن تلاش و مبارزه کرده بودیم. در دستاوردها و تاریخ باشکوه آن سهیم بوده ایم. متأسفانه این دیگر همان حزب نبود و نیست. و جدایی اصولی ترین راه برای کاهش زیان بود.

برخی میگویند که دعوی شما بر سر صندلی لیدری در حزب کمونیست کارگری بود. دعوی میان علی جوادی، آذر ماجدی با حمید تقوایی. این تعبیر چقدر به واقعیت نزدیک است؟ چرا یک رکن تبلیغاتی رهبری حزب کمونیست کارگری بر این راستا قرار داده شده است؟

آذر ماجدی: این تبلیغات پوچ است. متأسفانه از همان روز کنگره 5 بخشی از رهبری حزب کمونیست کارگری تبلیغات علیه علی جوادی و من را آغاز کردند. این عمل بعضاً بخاطر اختلافات بینشی و سیاسی و بعضاً رقابت های شخصی بود. بمرور این تبلیغات وسیع تر شد. شاه بیت این تبلیغات اعلام این مساله بود که علی جوادی و آذر ماجدی حمید تقوایی را قبول ندارند و میخواهند جای او

برخی میپرسند شما اگر صادقانه طرفدار اتحاد صفوف کمونیسم کارگری بودید پس چرا از حزب کمونیست کارگری جدا شدید؟ آیا نفس اتحاد گسترده صفوف کمونیسم کارگری با امر جدایی از حزب کمونیست کارگری در تناقض نیست؟

آذر ماجدی: ما به این سوال بارها پاسخ گفته ایم. بنظر من کسانی که این سوال را در مقابل ما میگذارند فقط به صورت ظاهر مساله مینگردند. تلاش ما برای ماندن در حزب کمونیست کارگری و تلاش رهبری حاکم برای خلاص شدن از شر ما را نمی بینند. جدایی ما از حزب کمونیست کارگری بدنبال یک جدال طولانی و بعضاً بسیار ناگوار درونی انجام گرفت. فعالیت برخی از ما در حزب کمونیست کارگری از پس از انشعاب 2004 یک جدال دائمی برای تاثیر گذاردن بر سیاست های مطروحه توسط رهبری حزب، عمدتاً لیدر حزب، و نقد روش های سازمانی - تشکیلاتی در سطوح مختلف بوده است. این جدال رفته رفته تند تر و شدید تر شد. تلاش برای کنار گذاردن ما از موقعیت های رهبری یا خنثی کردن نفوذ ما درون تشکیلات از طریق کمپین های ترور شخصیت روشی بود که طرف مقابل در برابر تلاش ما برای تغییر سیاست ها و روش ها اتخاذ کرد.

یک سال پیش از جدایی ما این روند به جایی رسید که فعالیت بشکل یک جمع واحد و در فضایی رفیقانه امکان پذیر نبود. عملاً دو جناح اعلام نشده درون رهبری حزب تشکیل شد. در نتیجه این شرایط و بمنظور پیشبرد سیاست ها و اهدافی که کمونیستی و اصولی میدانستیم، ملزم به تشکیل فراکسیون شدیم. در همان ابتدا اعلام کردیم که قصد جدایی نداریم. تشکیل فراکسیون با ناهنجار ترین برخوردها از جانب رهبری حاکم بر حزب و برخی از کادرها روبرو شد. جدل آنلاین

هیئت دائر دفتر سیاسی پاسخ می‌دهد...

حمید تقوایی و کورش مدرسی خیلی صریح و روشن روی پای خود ایستاده اند و تئوری های چپ رادیکال شان را فرموله میکنند. عبور از منصور حکمت را صریح تر بر زبان میاورند. حمله های شخصی و بی حرمتی به هرکس که به رهبری نقد کند به یک روش حاکم در هر دو حزب بدل شده است. این دو حزب بسیار بیش از آنکه بنظر میرسد از لحاظ روش و سیاست ها به یکدیگر شبیه اند. تئوری انتقادی و انقلابی و مارکسیستی منصور حکمت برای هر دو حزب دست و پاگیر شده است.

این روند امکان تمیز خطوط مختلف را برای علاقمندان این جنبش آسان تر میکند. کسانی که بر کمونیسم مارکسی - حکمتی پای میفشارند و کسانی که با سرعتی تصاعدی مشغول عبور از این کمونیسم اند. ما کماکان بر این پروژه پای خواهیم فشرد. پیروزی کمونیسم بدون اتحاد صفوف کمونیسم کارگری امکانپذیر نیست. باید اشتباهات گذشته را جبران کرد. باید حساب این خطوط را با کل بدنه جنبش کمونیسم کارگری جدا کرد. باید برای اتحاد تلاش کرد. باید بر کمونیسم مارکس و منصور حکمت پای فشرد. و مهمتر از هر چیز باید سلاح نقد را تیر و برا در دست داشت. جریانی که به مصاف نقد برود و منقد را بی حرمت کند، نه یک حزب سیاسی کمونیست کارگری بلکه در بهترین حالت یک جریان فرقه ای و غیراجتماعی است.*

جنگ، پی آمدهای جنگ و رئوس استراتژی ما...

نظامی، در شرایطی که بدون خواست و اراده ما اوضاع را نظامی کردند، الزامی است. ما باید هدفمان را دنبال کنیم. بدوا باید مانع جنگ شویم. در صورت جنگ باید در صحنه نبرد در شرایط جنگی حضور داشته باشیم. تلاش برای شکل دادن به یک خط و استراتژی سیاسی علیه جنگ و علیه تروریستهای درگیر در جنگ در سطح بین المللی یک بخش کار است. بخش دیگر دخالت مادی و موثر در جنگ قدرت سیاسی است. در تهاجم نظامی و جنگ متعاقب آن، این سوال قدرت سیاسی است که به راس اوضاع رانده میشود. نیروهای مختلف حول جنگ برای همین هدف قطبی میشوند. کمونیسم کارگری هم بعنوان یک طرف جدال باید سیاست دخالتگرانه و موثری را اتخاذ کند و برای آن آمادگی و طرح و نقشه داشته باشد.*



www.azadizan.com

آینده افغانستان باید بر مبنای سکولاریسم پایه ریزی شود!

آذر ماجدی در گفتگو با رادیو بی بی سی

"آیا دولت بریتانیا باید با طالبان بر سر صلح در افغانستان مذاکره کند؟" این موضوع میزگرد برنامه رادیو بی بی سی 5 لایو سه شنبه 25 سپتامبر ساعت 10 شب بود. در این میزگرد آذر ماجدی، رئیس سازمان آزادی زن، آلن هیکس، پدر یکی از افسران ارتش بریتانیا که در افغانستان کشته شده و سرهنگ ویلکینسون شرکت داشتند.

آذر ماجدی ابتدا با آلن هیکس و تمام کسانی که عزیزانشان را تحت حاکمیت طالبان، ائتلاف شمال و جنگ 6 ساله غرب به رهبری آمریکا از دست داده اند، و یا زندگیشان به ویرانی کشیده شده است، اعلام همبستگی

اعلام همبستگی کرد. آذر سپس اعلام کرد که تصمیم به مذاکره با طالبان بیش از هر چیز شکست سیاست باصطلاح "جنگ با ترور" را آشکار میکند. طی 6 سال گذشته در نتیجه "جنگ علیه ترور" به سرکردگی آمریکا عملا "دشمنی" که قرار بود به تسلیم کشیده شود، قوی تر و محبوب تر شده است. افغانستان، عراق و جنگ لبنان در سال گذشته سند گویای این واقعیت است.

هیچ سازمان یا انسان شریفی حاضر نخواهد شد که با طالبان بر سر میز مذاکره بنشیند. اینها کسانی هستند که زنان را بخاطر رابطه خارج از ازدواج در استادیوم ها سنگسار کرده اند، آدم کشی و جنایت کار هر روزه آنها است.

"من با آلن مخالفم که میگوید آینده افغانستان باید بر مبنای اسلام باشد. آینده افغانستان باید سکولار باشد و اگر غرب از ابتدا از یک دولت سکولار حمایت کرده بود ما اکنون با این معضل و بحران روبرو نبودیم. لویا جرگه یک نهاد عشیره ای، زن ستیز و ارتجاعی است. تنها نماینده زنی که در مجلس تلاش کرد بطور ملایمی از حقوق زنان دفاع کند مجبور به فرار از افغانستان شد. طالبان سازمانی است که معلمان زن را بخاطر آموزش به دختر بچه ها ترور میکند. بازگشت طالبان به قدرت پس از 6 سال جنگ پیام بسیار دردناکی برای میلیون ها انسان در منطقه دارد."

در دور دوم صحبت، آذر در پاسخ به دو پانلیست دیگر که سکولاریسم در افغانستان را غیرممکن و خیالی خواندند و اعلام کردند که کار بریتانیا این نیست به مردم افغانستان بگوید چه دولتی داشته باشند، گفت: "بحث من این نیست که دولت بریتانیا به مردم افغانستان دیکته کند. در پاسخ به آقای ویلکینسون که میگوید سکولاریسم در افغانستان غیرممکن است مگر اینکه افغانستان را آنچنان

بمباران کنیم که به عصر حجر برگردانیم باید بگویم که شما افغانستان را فی الحال با بمباران به عصر حجر برگردانده اید، همچنین عراق را. اما در نتیجه این کارتان جنبش اسلامی رشد کرده و تقویت شده است. نکته من این است که اگر غرب از جنبش اسلامی حمایت نکرده بود و مردم منطقه را به حال خود رها کرده بود، سکولاریسم شانس بسیار بیشتری در منطقه داشت. روشن است که اگر شما در این شرایط از یک کلنل ارتش بپرسید که چه باید کرد و او در فکر این است که سربازانش را بدر برد، معلوم است که موضع او مذاکره با طالبان خواهد بود. این موضع حق بجانب است که ما به مردم افغانستان دیکته نمیکنیم با کارنامه شما خوانایی ندارد."

آذر ماجدی همچنین در روز چهارشنبه 19 سپتامبر در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی نورث همپتون، برنامه جاناتان ورنر اسمیت در مورد لزوم ممنوعیت مظاهر مذهبی در محیط کار و مدارس صحبت کرد. آذر در این گفتگو تاکید کرد که مذهب یکی از عوامل تفرقه افکن در جامعه است. وی گفت طی تاریخ بیشترین تعداد انسان تحت نام خدا و یا مذهب کشته شده اند. سکولاریسم عملا امکان هارمونی بیشتری را در جامعه و محیط کار ایجاد میکند."

سازمان آزادی زن

26 سپتامبر 2007

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

نشریه یک دنیای بهتر را توزیع و تکثیر کنید! با نشریه همکاری کنید!

ساختار و استراتژی غیر کمونیستی کمیته های کارگری

خسرو دانش

من بترتیب تصمیم گرفته ام بحثهایم را در مورد جنبش کارگری و مسائل مربوط به آن ارائه دهم. در نوشته ای تحت عنوان "سندیکالیسم و رفرمیسم در لباس رادیکالیسم کارگری" که گرایشات راست جعفر عظیم زاده- فعال کارگری را به نقد کشیده بودم به نتایج کلی اینگونه اشاره کردم که کمیته های کارگری و حتی اتحادیه ی کارگران اخراجی(با توجه به اساسنامه و تفکر حاکم بر آن) تکامل یافته ترین شکل چپ سنتی هستند و چنانچه نتوانند با محیط زیست و تولید کارگران و خواسته های آنها ارتباط برقرار کنند در تداوم حرکت خود عقیم خواهند ماند.

در مروری به نوشته های محمد اشرفی- فعال کارگری از کمیته ی پیگیری برای ایجاد تشکلهای آزاد کارگری بویژه مصاحبه ی وی با "کمیته اقدام کارگری" در فروردین امسال تحت عنوان و موضوع **اتحاد کارگری**، به این نتیجه رسیدم که در نبود تشکیلات چپ سنتی در داخل، کمیته های کارگری مذکور که در یک ائتلاف بر سر هدف ایجاد تشکلهای کارگری آزاد به وحدت تشکیلاتی رسیده اند نقش رسالت و نوع عملکرد این چپ را بازی میکنند. چپ سنتی که بخشا بدلیل رشد کمونیسم کارگری در ایران دیگر نمیتواند کارگر را از محیط زیست و کارش به دانشگاهها بکشد، اکنون، ناتوان از پیوند ارگانیک با طبقه ی کارگر، در تشکلهایی شبیه به آن، در خیابانها یعنی مابین ایندو مکان، گرفتار شده و نمیتواند هدف خود را به پیش ببرد. البته این بحث در نظر ندارد بخشا فعالیتهای ثمر بخش تاکنون این کمیته ها را در فراخوانهای اول مه و یا دیگر عرصه ها انکار کند. هدف این بحث این است که ناتوانی این تشکلهای را در عرصه و امر استراتژیک کارگران و مسائل

کارگری نقد کند. تشکل کارگری بنابه تعریف خود باید در محیط کار و زیست طبقه ی کارگر تشکیل بشود، بدلیل اینکه چنین تشکلی در خیابان و هر مکان دیگری جدا از محیط زیست و کار کارگران، کاری از دستش بر نمیآید و در یک شرایط متناقض قرار میگیرد. هدف از ایجاد تشکل کارگری این است که این تشکل به امر طبقه ی کار در رابطه با اصلاحات و انقلاب سوسیالیستی کمک کند. یعنی بتواند **با تشکیل مجمع عمومی** یک روز بر سر دستمزد و یا هر خواسته صنفی دیگر دست از کار بکشد و اعتصاب کند و یا روز دیگر بتواند با تشکل خود با توجه به توازن طبقاتی از مطالبات سیاسی خود و دیگر جنبشهای اجتماعی دفاع کند. چنین حرکتی یک حرکت طبیعی ست و کسی نمیتواند به آن ایراد بگیرد و بهانه ی سرکوب آنرا پیدا کند. ولی پلیس میتواند تشکلی بنام مثلا تشکل کمیته ی همآهنگی در راه... را به بهانه اینکه در خیابان نشسته و خواهان افزایش دستمزد کارگران یا خواهان ایجاد تشکلهای آزاد کارگریست سرکوب کند. بدلیل اینکه بافت انسانی و شغلی این کمیته ها غیر طبیعی بوده و گاه از اعضای کانون نویسندگان یا دانشجویان نیز در این کمیته ها عضو هستند و گاه میبینیم شاعری نیز بعنوان عضو کمیته شعری را در سایتی درج کرده است. این نوع بافت نمیتواند این جریان را به کار **کاملا علنی** بدون هراس سوق دهد، چون بافتی غیر طبیعی ست.

با این اوضاع در نوشته های محمد اشرفی- سخنگوی کمیته ی پیگیری گاهها به هدف متحد کردن طبقه ی کارگر و جنبش کارگری در این تشکلهای برخورد میکنیم و اساسا جنبش کارگری با این کمیته ها تداعی میشود. انگار جنبش کارگری پدیده ایست که در خارج از محیط کارگران در خیابانها یا اتاقهای در بسته رخ میدهد یا بوجود میآید. این نوع نگرش

ساختار و اهداف و چگونگی فعالیت خود را با توجه به چگونگی ارتباط خود با طبقه کارگر تعیین کند. ساختار، اهداف و اساسنامه این تشکلهای بی شباهت به تشکلهای چپ سنتی اوایل انقلاب نیستند، بطوریکه گاهها در اساسنامه این تشکلهای به موادی مثل برنامه ی کوه رفتن و ترتیب دادن کلاسهای تئوریک برمیخوریم. طبقه ی کارگر و جنبش کارگری در کارخانه و مراکز تولیدی موجودیت یافته و تولید و بازتولید میشود نه در خیابان یا مکان مبهم. جنبش کارگری با **تحقق مطالبات مشخص** طبقه ی کارگر در مراکز تولیدی متحقق میشود. در غیر اینصورت کمیته های کارگری موجود، در نهایت اتحاد خود، موجودیتی غریب و غیر طبیعی خواهند داشت و در نهایت به یکسری محفلهای مطالعه و بحث تبدیل گردیده و به این دلیل زیر ضرب پلیس خواهند رفت.

26 سپتامبر 2007

قابل توجه خوانندگان محترم نشریه!

این شماره بدلیل سفر یک روز دیرتر منتشر شد. از این بابت پوزش میخواهم.

همینطور نامه های دریافت شده، که این شماره مفصل هم شدند، بدلیل حجم شدن صفحات نشریه پاسخ نگرفتند. پاسخ نامه ها را یا جداگانه و یا در شماره آتی خواهم داد.

مجمع عمومی

ظرف دخالت مستمر
کارگران!

مجمع عمومی رکن
اساسی شوراهای کارگری
است!

جنبش مجمع عمومی منظم
را گسترش دهیم!

اما هدف این نیست که به قضیه بطور منزه طلبانه و انتزاعی برخورد کنیم. از فعالیتهای جنبی تا کنونی این تشکلهای باید حمایت کرد در ضمن اینکه باید ساختار سنتی و افق مبهم و کور آنرا به نقد کشید. کمیته های کارگری با اتحاد خود جنبش کارگری و طبقه کارگر را بوحثت نخواهند رسانید، چون طبقه کارگر و جنبش کارگری در جای دیگری متحقق میشود و ربط چندانی به این قضیه ندارد. این جریان چنانچه بخواهد به یک استراتژی موفق برسد باید با فعالین کارگری و محفلهای سوسیالیست کارگران در محیط کار و زیست خود ارتباط برقرار کرده و از این طریق امر کارگران را به پیش ببرد. و همچنین بافت،

سیاسی - طنز

سعید مدانلو



در باره

دو نوشته محمد آسنگران

اولی را که تیتیر ندارد بنا به مضمونش و اصرار ایشان در خصوصی بودنش من اسمش را گذاشته ام "تهدید خصوصی" و دومی که انتخاب تیتیر با خودش است: "هدف وسیله را توجیه نمیکند"

"الان که نگاه میکنم متوجه میشوم آن یادداشت با حالتی عصبانی نوشته شده است. علاوه بر اینکه موضع من را کامل نمیرساند نادقیق هم هست. من نمیخواهم از مضمون آن یادداشت دفاع کنم. اما منظور من واضح است فشار گذاشتن روی کسانی بود که با روشی نا سالم آگاهانه یا نا آگاهانه فضای نا امنی در ایورسیون ایجاد میکنند." (خطوط تأکیدی از من است). نقل از نوشته دوم

تا حالا رسم بر این بود که مضمون یک نوشته همیشه و همیشه منظور نویسنده را برساند. ایشان مضمون نوشته اولشان را قابل دفاع نمیدانند ولی از منظور آن نوشته یک صفحه و نیم با حرارت دفاع میکنند! بنام به این نو آوری و نبوغ ادبی که آدمیزاد نوعی از ادبیات سیاسی ابداع کند که مضمونش نادرست و غیر قابل دفاع باشد ولی از منظور همان نوشته که ربطی به مضمونش ندارد بتوان یک صفحه و نیم دفاع کرد!

و در عین حال نویسنده محترم آنقدر خواننده را قابل نمیداند که برایش روشن کند آن مضمون نادرست و غیر قابل دفاع در نوشته اش که بقول خودش در حالتی "بسیار عصبی" نگاشته شده چیست! لحن یک نوشته ممکن است بد باشد و منظور نویسنده را مخدوش کند. ما البته

که همان مضمون نادرست و به قول خودش غیر قابل دفاع نوشته اولشان در نوشته دومشان "هدف وسیله را توجیه نمیکند" به همان نادرستی ادامه پیدا کرده است.

و اما در مورد هویت شخص حقیقی مسئول وبلاگ مربوطه توزیع کننده و یا شخص توزیع کننده فراخوان.

آیا هنوز محمد آسنگران معتقد است که فراخوان دهندگان جعلی اند؟ نوشته دومشان به این موضوع اشاره ای نمیکند. آیا مضمون نادرست و غیر قابل دفاعی که ایشان در مورد نوشته اولشان میگویند به این موضوع مربوط نمیشود؟! آیا هیچ بنی بشری به خودش این جرئت و جسارت را میدهد که نام اینهمه محله و خانواده در سندنج و سایر شهرهای کردستان را جعل کند و به ایشان که به سادگی یک بشکن زدن میتوانند آبی و هویت جاعل را پیدا کند، فراخوان جعلی را بی میل کند؟! آیا جاعل آنقدر ناشی و ساده انگار است که فکر نکند اینچنین جعل نا پخته و حساب نشده ای میتواند به سادگی، همان روزهای اول انتشارش بدون اینکه حتی فکر کند محمد آسنگران میتواند در یک چشم بهم زدن آبی پی و هویتش را لو بدهد، حیثیتش به باد خواهد رفت؟

من اینجا اجازه میخواهم همان مضمون نادرست که ایشان خواننده را از دانستن آن محروم نموده است روشن کنم. مرجع حقیقی و یا افرادی که این فراخوان را داده اند همانطور که تیتیر فراخوان به وضوح اعلام میکند همانهایی هستند که در متن فراخوان حضور دارند نه وبلاگ مربوطه و یا مسئول آن. فکر کنم حالا نوبت ماست که از خودش یاد بگیریم و بگوئیم، معلوم نیست چرا ایشان خواستار افشای اسامی آنهاست که عمدتاً در کردستان و بعضاً در سایر نقاط ایران زندگی میکنند! شخصیت حقوقی هم ایشان اصرار دارند تا بدانند باید خدمتشان عرض کنم در اینجا همان وبلاگ است که اسم و آدرس معین و قابل دسترسی دارد. وبلاگها، سایتهای اینترنتی، احزاب، دولتها، شرکتها و موسسات و هر چه از این دست که میتوان به اندازه حجم یک کتاب قطور ردیفشان کرد، شخصیتهای حقوقی هستند.

واقعاً چه کسی با اینهمه سر و صدایی که اطراف این فراخوان شده و شهرتی که به هم زده و الحق محمد آسنگران هم در دامن زدن به این شهرت نقش خوبی ایفا کرد، هنوز فکر میکند این فراخوان جعلی است؟ واقعیت این است که بعضی از فراخوان دهندگان طوری خودش را معرفی کرده اند، مکان و تاریخ داده اند که دیگر شک و شبهه ای در واقعی بودن فراخوان باقی نمیکند.

با این حساب یعنی با روشن شدن

این واقعیت که اصالت فراخوان مشهود است آیا موضوع آشکار بودن یا نبودن هویت توزیع کننده منطقی نیست؟

دیگر چه اهمیتی دارد که چه کسی وظیفه پخش آن را به عهده دارد؟

سوال دیگر و اساسی تر این است. آیا نمیتوان تصور کرد که توزیع کننده ممکن است بنا به توصیه و درخواست خود فراخوان دهندگان و یا تعدادی از آنها نخواست است هویتش را آشکار کند؟ یا شاید خود توزیع کننده حساب شده، سنجیده و فکر شده تصمیم گرفته باشد ارتباط خودش را با آن مردم پنهان نگاه دارد؟

آسنگران که عادت کرده است مسئول وبلاگ مربوطه و سایر اشخاص مورد انتقاد خودش را "بچه محصل" خطاب کند، هر چند که خودش دوران "بچه محصلی" را از سر گذرانده، به نظر میرسد هنوز برایش لازم است یکی دو کلاس دیگر نیز در خصوص "امورات جاریه" روی نیمکت بنشیند!

ایشان با استناد به پاسخی که به نامه اولشان در وبلاگ داده شده: "ما در اینجا از این حزب انسان دوست و کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب می خواهیم از این نارهبران پرسند که آیا" میفرماید که پاسخ دهندگان مضمون نادرست نامه اولشان را به حساب حزب کمونیست کارگری ایران گذاشته اند!

مضمون این پرگراف که ایشان به آن استناد کرده به هیچ وجه این را نمیرساند. نه تنها این بلکه کاملاً مشهود است که انسان دوستی، آزادیخواهی و برابری طلبی حزب در آن تصریح شده و از حزب خواسته اند که ایشان را در مورد این مضمون نادرست و غیر قابل دفاع که برای فراخوان دهندگان کوک کرده اند

سخنرانی در دانشگاه تورنتو، مسی ساگا

مذهب و آزای فردی

هما ارجمند



شروع میکنم و يك تعريف عمومي از آن خواهم داد. از نظر من آزاديها فردي آن آزاديهاي است که به فرديت انسان امکان رشد و شکوفایی میدهد. فرد خود را میتواند متمایز کند و در عين حال به وحدت خود با جامعه پی برد. فرد میتواند استعدادهاي خود را بروز دهد و امکان میابد تا بر سرنوشت خود احاطه داشته باشد.

در عين حال آزاديهاي فردي امريست نسبي. يعني در هر دوره به نسبت پیشرفتھا و تحولات جامعه میتواند متفاوت باشد. مذهب اساسا بنا به تعريفی که از انسان دارد، یعنی موجودی که توسط يك نيروی ماورای مادی خلق شده و از ابتدا به ساکن سرشت او توسط اين نيرو، یعنی خدا تعيين شده است، برای او نه اختیاری قائل است و نه حق و حقوقی. انسان موجودی است که موظف است آنچه را که خدا و مذهب به او حکم میکنند دنبال کند تا در دنیای دیگر خوشبخت گردد. ترجمان این تعريف از انسان و نقش او خود را در مجموعه ای از نوع برخورد به فرد و رفتارش توسط دستگاه مذهبی چه در طول تاریخ و چه در شرایط حاضر نشان میدهد.

اولین مورد، حق حیات و مصونیت جسمی و روحی فرد از هر نوع تعرض است. در اسلام اعدام و قطع اعضای بدن انسان و ریختن خون انسان و یا حتی تجاوز به کودکان احکام روشنی وجود دارد. حال بخاطر جرم قتل و کفر و یا دزدیدن و یا تحت عنوان مجاز بودن دختران ۹ ساله به ازدواج. این اولین و اساسی ترین حق فردي به سادگی در اسلام زیر پا گذاشته میشود. آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، اعتصاب و تحزب اینها جز حقوقی است که در هیچ مذهبی به رسمیت شناخته نشده است. بطور مشخص در اسلام تنها حزب خدا (حزب الله) است که مجاز به فعالیت است و هر نوع انتقاد به اسلام و یا قرآن با مهر الحاد جزایش مرگ است. هنوز پادمان نرفته که چگونه با کاریکاتوریستها دانمارکی و یا سلمان رشدی از طرف دولتهای اسلامی،

ساله به حقوق انسان، به زنان به کودکان و تمدن و پیشرفت از بشریت عذر بخواهند و عمل تاکتونی خویش را تقيیح کنند.

از آن بحث فلسفی در ابتدا و این مقدمه طولانی که بگذریم، باید بگویم مذهب بطور مشخص از چند لحاظ اساسی آزاديهاي شخصی من و ميليونها انسان را تحت الشعاع قرار داده و یا بهتر بگویم از بین برده است. تا آنجایی که به کشورهايی برمیگردد که دولت مذهبی بر سر کار است من و ميليونها انسان آزاديهاي شخصی مان قربانی بلاواسطه حاکمیت مذهب و دستگاه مخوف آن شده است. از یکطرف حاکمیت دولت مذهبی نفس وجودی مرا بعنوان زن زیر سوال برده بود. زن نه حتی بعنوان شهروند درجه دوم بلکه قانونان و عملا برده مرد شناخته شده است. من دیگر لازم نمیدانم اینجا از آنچه که بر زنان در ایران میگذرد صحبت کنم. این را کسی نیست که نداند.

قبل از این که به این پاسخ دهم که چگونه و چه در سطح و در چه زمینه هائی مذهب بر علیه آزاديهاي فردي (شخصی) عمل میکند لازم میدانم که آزاديهاي فردي را تعريف کنیم. همین جا تاکید کنم در بحث عمده مبنی مقایسه من با تعالیم اسلام است. چرا که شخصا از این مذهب چه در سطح تئوریک و چه در سطح پراتیکی شناخت بیشتری دارم. و از طرف دیگر این مذهب هنوز با نقد همه جانبه و فشار اجتماعی بر علیه خود روبرو نبوده است. در عين حال معتقدم با کمی سایه روشن تمام مذاهب احکام و دستورهای واحدی در رابطه با مواردی که من روی آن تمرکز میکنم دارند و یا در گذشته داشته اند.

من از آزاديها فردي و مدنی

زندگی و فشار مناسبات ناعادلانه موجود حتی به این ميليونها انسان حکم میکند در شرایطی حتی خلاف احکام و قوانین مذهبی خود عمل کنند. چرا که شاهدیم حتی همین انسانها در شرایط ویژه جهت تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی پیرامون خود قد عمل میکنند و وارد جرگه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی میشوند.

همین جا لازم است نکته ای را در مورد نفس خود سوال و چرایی طرح آن در شرایط کنونی مطرح کنم. در يك محیط اکادمیک ممکن است این سوال همیشه موضوعی برای تحقیق و یا آموزش باشد. اما این روزها این سوالی است که در يك مقیاس عمومی و اجتماعی تر مطرح میشود. در گذشته ای نه چندان دور شاید خیلی تعجب آور بوده که از کسی این سوال را میکردید. چرا که پاسخ روشن بود. جز مذهبهايی فاندمانتالیست پاسخشان این بود که مذهب با آزاديهاي فردي متناقض است. این جزیی از دانش عمومی بود که مذهب هیچ سنخیتی با آزاديها فردي ندارد. اما امروز اوضاع بدان گونه شده است که یکبار دیگر باید این مسئله را روشن کرد و یا حتی اثبات کرد که چگونه مذهب آزاديهاي فردي انسان را تحت الشعاع قرار میدهد و یا چگونه قرنها مبارزه بشریت در تمام سطح مصروف آن بود که فرديت و شخصیت انسان را از یوغ مذهب خلاصی سازد. چرا که اوضاع جهان بخاطر رشد کنسرواتیسم و تحرك وسیع جریانات مذهبی بدان گونه شده که این سوال قدیمی و پاسخ گرفته را مجددا مقابل ما قرار میدهند. البته من شخصا روشن این است که سوال را در مقابل جریانات مذهبی قرار دهم. این آنها هستند که باید ثابت کنند مذهب با آزاديهاي فردي و مدنی و سیاسی و یا حتی علمی و فرهنگی متناقض ندارد. این آنها هستند که باید اول از همه بخاطر تعدی چند هزار

صحبتم را باید از اینجا شروع کنم که آزادی شخص زمانی آغاز میشود که آزادی مذهب محدود میگردد. در تاریخ ممکن است انسان برای این که آنچه در محیطش میگذرد را توضیح دهد و معمای حیاط و مرگ را توضیح دهد مذهب را آفریده باشد. کاهش وحشت از پدیده های ناشناخته او را مجبور به آفرینش خدا و مذهب کرده باشد. به يك معنی میخواستند خود را از قید سوالات پیچیده که حتی ابزار پاسخ گویی بدانان را نداشته آزاد سازد. اما با پیشرفت تاریخ و تمدن و انسان، مذهب چون طوقی بر گردن انسان بوده است و بدرجه ای که توانست به دانش و علم دست یابد و بدرجه ای که توانست معما و راز وجود خود و طبیعت را توضیح دهد توانست از بند خرافات و مذهب رهایی یابد و به فرديت خود جامه عمل بپوشاند. از این رو از نظر من انسان مذهبی آزاد نیست. شخصا خود را به نیرویی واگذار کرده است که به هیچ قاعده و قانون و مناسباتی گردن نمیگذارد. به معنای فلسفی و پراکتیکی اراده ای برای خود نمیشناسد و نقشی برای خود در تغییر دنیا قائل نیست. ممکن است پرسیده شود پس ميليونها انسانی که مذهبی هستند و در تلاش تغییر محیط و دنیای خود هستند را چگونه توضیح میدهید؟ پاسخ من روشن است. این ميليونها انسان تا آنجایی که به پراتیک روزانه شان برمیگردد به واقع مذهبی نیستند. اینها نه به امید آخرت در آفتاب نشسته اند و منتظر غذا و پوشاک و مسکن اند و نه بخاطر مذهب آنچنان آینه شده اند که کورکورانه بخاطر فرامین آن دست به هر کاری بزنند. اما تا آنجایی که به تاثیر مذهب بر این ميليونها انسان برمیگردد باید گفت اینها جدال جدی ای را برای تغییر دنیای پیرامون خود در مقابل خویش نمیبینند و به این معنا سرنوشت خود را به خدای زمینی واگذار کرده اند. اما شرایط خود

سیاسی - طنز...

مورد پرسش قرار دهد. آیا واقعاً کس دیگری به غیر از خود ایشان هست که با استناد به آن پرگراف این نتیجه را اتخاذ کند که کار نادرست ایشان به حزب کمونیست کارگری ایران نسبت داده شده؟

به نظر میرسد که ایشان با مفهوم واژه های "مضمون" و "منظور" مشکل جدی داشته باشند.

آسنگران همچنین معترض است که چرا نامه تهدید به افشای آی پی و هویت که ایشان برای مسئول وبلاگ ارسال داشته بودند را علنی نمودند.

راستش من فکر میکنم اگر ایشان تمایل نداشت که این نامه شان علنی شود، بهتر بود زیر نامه مینوشت، "این تهدید خصوصی است. علنی نشود"

اتفاقاً نامه دوم آسنگران نیز همانند اولی و به همان درجه در حالتی عصبی نگاشته شده. در نامه اولی عصبیت لخت و عور، محکم و بدون دلیل و شواهد است. منتها در نوشته دوم از ابتدا تا انتها با همان درجه عصبانیت سعی بر این دارد تا از "عصبیت بسیار" و "غیر قابل دفاع" نامه اولی با استدلال، شواهد مثال و نمونه، دفاع کند! تکرار عباراتی نظیر "ایجاد فضای نامنی" و "حتی" خطرناک "در نوشته ایشان ظاهراً فضا سازی عصبی برای این "دفاع" نیست!

لطفاً روی پرگراف دوم و سوم نوشته اشان دقت کنید. آسنگران این مضمون آشکار را در آن آورده که در حالتی بسیار عصبی قصدش فشار آوردن روی آنهاست بود که کار خطا میکنند! فشار آوردن به دیگران از روی عصبیت بسیار؟! "چه کسی است که نداند" فشار خود نتیجه بلافصل "عصبیت بسیار" است که روی خود شخص می آید؟ بعضی وقتها ممکن است از فرط عصبیت و فشار باز هم بنا به مضمونی که خودشان آورده اند، برق از سر آدم بپرد. در مواردی اینچنین، یک لیوان آب خنک قادر است مشکل عصبیت و فشار را تا درجه ای تخفیف بدهد که هرگز از کوهی "استدلال"، "شواهد" و "دهن کجی به کار خوب دیگران" ساخته نیست. با فشار آوردن به دیگران از روی عصبیت بسیار چه کاری بجز تشر زدن، تهدید به لو دادن آی پی و آی دی آنان میتوان صورت داد؟ بخصوص وقتی دیگران در نظرش تنها "در بعدی کوچک و محافلی کوچک" برد داشته باشند!

آدرس نوشته "هدف وسیله را توجیه نمیکند"

[www.barabary.com/
barabary/kk/
masep13.htm](http://www.barabary.com/barabary/kk/masep13.htm)

آدرس وبلاگ مربوط به فراخوان "به یاری عزیزانمان در اردوگاههای سازمان زحمتکشان بشتابید"

[http://zahmatkeshan-
aragh.blogfa.com](http://zahmatkeshan-aragh.blogfa.com)

سخنرانی در دانشگاه تورنتو، مذهب و آزادی فردی ...

پسران. با موزیک و سینما با هزار فید و شرط روبرو میشود و بخصوص با شرکت زنان در آنها. رقص سرزمین ممنوعه است. با شرکت زنان در ورزش شدیداً مقابله میشود. اسلام با علم و پیشرفتهای علمی شدیداً مرزبندی داشته و آن را مذموم میدانند. البته در کشورهای اسلامی در گذشته و کشورهای اسلام زده در چند دهه اخیر ما با رنسانس علمی مواجهه نبودیم تا بتوانیم به دقت درجه خصومت آن را به علم و پیشروان علمی شاهد باشیم. اما این خصوصیت همه مذهبها و مذهب اسلام هم بطریق اولی است که تئوریهای علمی را اساساً نپذیرند و با آنها از در جدال برآید. شاید مسیحیت از این بابت تاریخ بسیار تاریکتری داشته باشد. جردانو برونو و گالیله را حتی تاریخ خواننده ها همه میشناسند و یا سوزاندن زنان تحت عنوان جادوگران. به این لیست میتوان همچنان افزود. بنحوی که جز دنیای سیاه و تاریکی برای انسان در جای که مذهب حاکمیت دارد باقی نمی ماند. قرون وسطا آن تاریخ سیاه و ظلمانی است.

اما بشریت راه خود را برای تامین آزادیهای فردی و اجتماعی و سیاسی یافته است. انقلاب فرانسه تنها یک نمونه درخشان آن راه حلی است که انسان برای خلاصی از مذهب از خود خلق کرده است. هنوز انسان قرن بیست و یکم از دستاورد این انقلاب بهره میبرد. بریدن دست مذهب از دولت و آموزش و پرورش و سیستم قضایی، اینها آن مطالباتی ست که بنظر میرسد یکبار دیگر باید حول آن جنبش مترقی و سکولار را گرد آورد تا مذهب، این پدیده مخل آسایش و آزادی و صلح بشریت را بکنار زد.*

۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷

گروههای و دستجات اسلامی چگونه برخورد شده است. همین طور با آزادیهای مذهبی و بی مذهبی. همه مان شاهدیم که چه رفتار غیر انسانی با دیگر گروههای مذهبی، چه بیهودی و چه بهایی میکنند. بی مذهبیها که جای خود دارند. جماعتیهای اسلامی حتی زمانی که در قدرت نیستند بیشترین بذرتنفر را بر علیه دیگر گروههای مذهبی میباشند. چرا که از نظر قران اسلام آخرین دین و کاملترین دین دنیا است و هر کسی بدان نگرود کمترین تنبیه اش خراج دادن است. (مالیات ویژه). همه اجحافات به حقوق فردی را میتوان در زمینه حقوق زنان و کودکان نیز با ضریب بسیار بالا در اسلام شاهد آورد. در این مذهب چیزی بنام حق طلاق زن معنی ندارد. قیمومیت کودک با مرد است (البته يك تخفیفی داده اند و آن این که تا زمانی که کودک از شیر مادر میخورد میتواند تحت سرپرستی زن باشد). حق ارث زن يك دوم مردان خانواده است. شهادت دو زن برابر شهادت يك مرد است. كتك زدن زن توسط شوهران مجاز است. رابطه جنسی زن با فرد خارج از ازدواج اگر سنگسار نباشد با شدیدترین مجازاتها مواجهه است. سقط جنین با مجازتهای سنگین همراه است.

در زمینه حقوق ملل، در اسلام ملیتی جز ملت اسلام به رسمیت شناخته نمیشود چه رسد به این که حق ملتی را برای استقلال به رسمیت بشناسند. در اسلام نه برده داری و نه استثمار به هیچ وجه تقبیح نشده است و حتی سران اسلام خود برده داشتند. همچنین کار کودکان و استثمار کودکان به هیچ وجه نفی نشده است. يك نمونه مشخص از آزار کودکان و ادار کردن آنان به گرفتن روزه است و یا ختنه

حقوق زن و اسلام سیاسی

نوشته آذر ماجدی

رئیس سازمان آزادی زن به زبان انگلیسی به چاپ رسید!

برای دریافت کتاب با سازمان آزادی زن تماس بگیرید!

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری پیوندید!

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری

در نقد دیدگاه‌های حمید تقوایی

سیاوش دانشور



تعرض به راست، سازماندهی روی زمین واقعی، اتکا به جنبش طبقاتی و رفع موانع آن و غیره لازم نیستند. آنچه که مهم است سرنگونی است که امروز چپ و انقلابی شده و ظاهراً جنبشهای دیگر اجتماعی همگی جزئی و زیر مجموعه‌ای از این جنبش اند! این متد در بهترین حالت فویرباخسیم محض است. متدی است تفسیرگرا، مشاهده گر، امپریست و جویای حقیقت خویش! لذا تداوم همین روند و آبیاری این زمین توسط تبلیغات و آکسیون به محصولات بیشتری از فاکت خدمت میکند و "انسانهایی که ریگی به کفش ندارند" باید باور کنند! ناکافی دانستن آن معادل "ریگ به کفش داشتن" است!

چپ، انقلاب، جنبش سرنگونی و چپ رادیکال

ترم "چپ" و رابطه اش با انقلاب دیدگاهی عمیقاً تمام خلقی و مخدوش است. میتوان از جناح چپ جامعه حرف زد، میتوان از جناح چپ بورژوازی حرف زد، میتوان از جناح چپ در جنبشها و احزاب حرف زد. اما چپ بطور کلی مدتهاست که هیچ مفهوم متعینی ندارد. کاراکتر سیاسی و اجتماعی این چپ قابل تبیین نیست. بویژه با مباحث کمونیسم کارگری و نقد منتهاالیه رادیکالیزاسیون چپ سنتی و غیر کارگری دیگر چپ به مفهوم رایج در احزاب اردوگاهی معنی ندارد. انقلاب در ایران و به زبان قدیمی در عصر سرمایه داری جهانی تنها میتواند انقلابی کارگری باشد. انقلاب کارگری انقلابی سازمانیافته و آگاهانه و محصول یک تلاش اجتماعی و طبقاتی و نقد مارکسی وضعیت موجود است. انقلابی است که در متن ورود جامعه به دوران تلاطم انقلابی میتواند شکل بگیرد. نه "چپ" ها علی العموم خواهان انقلاب کارگری اند و نه هر تحول میلیتانت در جامعه "انقلاب" است. این ترم می آید تا انقلاب و سرنگونی و استراتژی انقلاب کارگری بهم بافته شود و خود را از شر بحث تئوری مراحل خلاص کند. اما حقیقت بزرگتری را

راست و حکومت اسلامی اند؛ چنین فردی "انکار کننده" واقعیات اجتماعی میشود! "شکست طلب" است! به راست آوانس میدهد! یا راسا راست است. برای چپ رادیکال بحث این نیست که نبض جامعه چگونه میزند، سوالات اساسی که میتواند جامعه و طبقات اجتماعی را قطبی کند کدامند، فاکتها در این متن چه جایگاهی دارند، میزان و توان شکل و سازماندهی طبقه و جنبشهای اجتماعی کدامند، نقاط مساعد و نامساعد برای پیشروی کدامند، اولویت نیروی کمونیستی چیست، نیروی کمونیستی و انقلابی چگونه میتواند وضعیت را بهم بریزد و امر تغییر را عملی کند؟ برای این دیدگاه

جامعه و تلاش طبقاتی در یک روند زنده و دینامیک و انتقادی-پراتیکی تبیین نمیشود، بلکه چند فاکت روند محتوم را تعیین کرده اند! نیروها و آکتورهای سیاسی در این روند محتوم گویا وجود ندارند! گویا طبقات اجتماعی و جنبشهای معین و مشخص با معضلات واقعی روبرو نیستند! و به همین اعتبار استنتاجات سیاسی و تشکیلاتی و تاکتیک و استراتژی برده این مجموعه فاکت و مشاهده و جمع جبری آنها هستند! هم فاکت و هم تعدد فاکت بیان حقیقت و اثبات حقیقت است! آینده را هم بناچار تعمیق فاکتهای سالهای گذشته در انبار متدولوژی و سیاست چپ رادیکال میسازد! بنابراین تاکتیک معنی اش را عملاً از دست میدهد. استراتژی چیزی نیست جز روند رشد یابنده همین اعتراضات، بهم پیوستن آنها، و به قولی "بهم پیوستن جویبارها و تبدیل شدن به دریای انقلاب"! ظاهراً هیچ فاکتور سیاسی، سوال سیاسی، آکتور سیاسی، نمیتواند این روند محتوم انباشت فاکت به سرمایه انقلابی را دچار بحران و معکوس شدن روند کند! بسیاری موضوعات مانند

انباری است که در آن تجارب و نطفه های حرکت انتقادی پس انداز میشوند، جمع میشوند، و در یک رشد خطی و در یک سیر بهم پیوستن و تعمیق شونده به پدیده سومی تبدیل میشود. در این سیستم فاکت نشان حقیقت است. بقول عامیانه مشت نمونه خروار است! به همین اعتبار تعدد فاکتها نشان اثبات حقایق است یک روند است. حقایقی که با قدرت خود را اثبات میکند و به بستر اصلی و بدون اما و اگر تبدیل میشود و لاجرم بطور جبری خود را دیکته میکند! در این متد اگر کسی بتواند نشان دهد که فاکتها نادرست اند، و یا مکان مورد نظر تحلیلگر را ندارند، کل این سیستم فرومیریزد.

از حکم همیشگی حمید تقوایی و مجدداً تاکید شده در این مطلب آخر شروع کنیم؛ "جامعه و جنبش سرنگونی هر روز به چپ میچرخد". دلائل؛ خواندن سرود انترناسیونال در خاوران، مراسمهای روز کودک، اعتصاب واحد و اعتصابات کارگری، مراسمهای ۸ مارس و ۱۶ آذر ... و مورد آخر فراخوان زندانیان سیاسی و مقابله با اعدام. این موارد علی القاعده، هر انسان کمونیست سهل است، هر فرد چپگرا را به وجد می آورد. اشانتیونی از درجه سازمانیابی و ظرفیت سازمانیابی و سطح اعتراض و تمایلات انتقادی و سیاسی است. اما اگر کسی بگوید که فلان حرکت علیرغم فداکاریها و ابراز وجودش شکست خورد و فعالینش همه یا دستگیر و یا فراری

شدند، و یا اعلام کند درجه سازمانیابی و میزان تحرکات چپگرایانه و آزادخواهانه کنونی هنوز شاخصی برای تشخیص تناسب قوای طبقاتی به نفع چپ نیست، و مهمتر، در تعیین سیاست و تاکتیک کمونیستی این روش میتواند مهلک و خطرناک باشد و طبقه کارگر و جامعه هنوز فاقد حداقل سازماندهی پایه ای برای یک تهاجم برای عقب راندن کل

آخرین مطلب رفیق حمید تقوایی منتشر شده در انترناسیونال ۲۱۰ با عنوان "چپ، انقلاب، و ویژگیهای جنبش سرنگونی در ایران"، به نحو بسیار روشنی محتوا و جوهر مشترک دیدگاه های چپ رادیکال را منعکس میکند. مسئله این نیست که مثلاً در حزب حکمتیست عملاً بحث انقلاب مرحله ای وجود دارد و در حزب کمونیست کارگری نفی تئوری مراحل به انطباق عملی سرنگونی و انقلاب منجر شده است. نتیجه واحد هر دو و پراتیک متناظر بر آن مهم است؛ نتیجه ای که سرنگونی برایش حرف اول و آخر است و پراتیکی که از سازماندهی جامعه و جنبش کارگری و تامین رهبری در قلمرو جامعه ناتوان است. نتیجتاً هر دو و هر کدام به مصلحت سیاست خود، بنیادها و نگرش و متد انتقادی کمونیسم مارکسیستی منصور حکمت را کنار میگذارند و حزبی را میسازند که پاسخگوی این سیاستها باشد. این دیدگاهها اجتماعاً توسط تحریک سوسیالیسم کارگری و جنبش کمونیسم کارگری نقد شدند و به این اعتبار ضرورتی برای نقد مجدد نداشتند. هدف این یادداشت تکرار این نقدها نیست، نکته اینست که این نظرات با عنوان "کمونیسم کارگری" طرح میشوند و ضروری است نشان داده شود که کمونیسم کارگری اختلاف اساسی با این دیدگاهها دارند.

متد تفسیر گرا و مشاهده گر

تحلیل جامعه و طبقات و نقد طبقاتی توسط رفیق تقوایی مبتنی به یک مجموعه فاکت در یک سیر رشد یابنده خطی است. متدولوژی ایشان اینست که با دو خبر و فاکت تحلیل میسازد و روند تعریف میکند. ظاهراً میتوان روی چند فاکت مشخصات اساسی جامعه و جدال طبقاتی را تحلیل و کشف کرد و براساس آن سیاست و استراتژی تبیین کرد! گویا جامعه

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری...

انکار میکند؛ سوسیالیسم کارگری را بعنوان جنبش و رگه ای در جنبش طبقاتی که نقد معینی به نظام موجود دارد، سر و سامان دادن به این خط انتقادی در کل جنبش طبقاتی و به این اعتبار کل جامعه را کنار میگذارد. در عوض سرنگونی طلبی را رنگی چپ و انقلابی میدهد. سرنگونی طلبی و سیر مشاهدات و نمونه ها خود به "بچه انقلابی" تبدیل میشود که بناچار به انقلاب تحول می یابد و راهی دیگر برویش باز نیست! بگذارید از دهان حمید تقوایی بشنویم؛

"هنوز انقلابی در جریان نیست، جامعه در حال انقلاب نیست اما ساکن و راکد هم نیست. مردم از این حکومت متنفرند، خواهان سرنگونی آن هستند و منتهاست در حرکات اعتراضی شان این تمایل و گرایش خود را نشان داده اند. جنبش سرنگونی انقلاب نیست اما حرکت مداومی است که تنها میتواند به انقلاب منجر شود".

تناقض اول؛ به سر تئوریهای تاکتونی و تاکیدات همیشگی چه آمد؟ "انقلابی که در حال شکستگی است"، "جنبش سرنگونی یگ جنبش انقلابی است"، "انقلاب ایران" و غیره که به وفور در ادبیات و قطعهنامه ها و سخنرانیها تکرار شده است؟ اگر هنوز انقلابی در جریان نیست، تکلیف این جنبش سرنگونی و انقلابی چی میشود؟ و اگر جنبش سرنگونی انقلاب نیست - که من هم میگویم انقلاب نیست - چطور در تداومش تنها میتواند به انقلاب تبدیل شود؟ چرا نمیتواند به سرنگونی منجر شود و انقلاب نباشد؟ چرا نمیتواند سرنگونی توسط یک مجموعه اعتصاب و قیام کارگری و سازمانیافته صورت گیرد؟ چرا نمیتواند سرنگونی آغاز انقلاب در ایران باشد؟ چرا ضرورتا و جبرا جنبش سرنگونی تنها میتواند به انقلاب منجر شود؟ و اگر جنبش سرنگونی تنها میتواند به انقلاب

حتی قبل از تحرک بیسابقه زندانیان سیاسی علیه اعدام و یا تجمع خانواده هائی که در گورستان خاوران با سرود انترناسیونال یاد جانباختگانشان را گرامی داشتند از زبان مقامات حکومت اعلام شد."

من هم براین باورم که پروژه رژیم برای ارباب جامعه با مقاومت مردم روبرو شده است و رژیم اسلامی نتوانسته است مردم را "سرچایشان" بنشاند. اما برای حمید تقوایی این "چپ" که با تعرض اش حمله رژیم را شکست داده است، معلوم نیست چرا این شکست را به شکست قطعی تبدیل نمیکند و چرا ناچار شده است یا از ایران خارج شود و یا در زندان مبارزه اش را ادامه دهد! حمید تقوایی اصرار دارد بگوید مردم انقلابی اند، جنبش سرنگونی انقلابی و چپ است، این چپ هر روز رشد میکند، تارژیم به یک قتل عام وسیع دست زده است شکست ناپذیر است، و نتیجه میگیرد دولت احمدی نژاد و جمهوری اسلامی در این نبرد از چپ شکست خوردند. جنبش اعتراضی موجود را همان جنبش چپ و یک گام بعد همان جنبش سوسیالیستی میکند و ظاهرا پیروزی این سوسیالیسم هم با پیروزی تدریجی این اعتراض سرنگونی خواهانه متحقق میشود! متد مشاهده گر حمید تقوایی همین را میگوید؛

"جنبشی که از همان اوان شکل گیریش حزب ما آنرا جنبش سرنگونی خواند، تحولاتش را گام بگام دنبال کرد و با فعالیتهای و دخالتگریهایش مستقیما بر رشد و تعمیق آن تاثیر گذاشت. این جنبش امروز رادیکالیزه شده و خصالتی کاملا چپ یافته است. و این قبل از اینکه یک حکم نظری و تحلیلی باشد یک واقعیت و مشاهده تجربی است".
..... "ما در کنگره ششم اعلام کردیم که جامعه با پرچم نقد سوسیالیستی به جنگ این حکومت میروند. آن زمان، یعنی حدود ۴ ماه قبل، اسناد ما به

جنبش دفاع از حقوق کودک، رواج یافتن سرود انترناسیونال در تجمعات اعتراضی، هشت مارس سرخ، بالا رفتن شعار سوسیالیسم یا بربریت در ۱۶ آذر، اول مه رزمنده کارگران و گسترش بیسابقه اعتصابات و اعتراضات کارگری بود. امروز باید جنبش آزادی زندانیان سیاسی و جنبش علیه اعدام را هم به این مستندات افزود."

به این میگویند یک دترمینیسم تمام عیار. بنابراین حمید تقوایی در مقابل مدعیان شکست طلبی جنبش سرنگونی میگوید خیر، نه فقط جنبش سرنگونی شکست نخورده است بلکه چپ تر شده و تعمیق یافته و با پرچم نقد سوسیالیستی در میدان است. رشد این جنبش تنها میتواند به انقلاب منجر شود. خصلت انقلاب هم بنا به ماهیت چپ و سوسیالیستی این اعتراضات روشن است؛ انقلاب سوسیالیستی است. چپ، سرنگونی، انقلاب، همه در دستگاه فکری چپ رادیکال ناظرین بیگانه و مسافران یک قطاراند! جنبشهای اعتراضی موجود و از جمله جنبش کارگری اجزای جنبش سرنگونی اند و از آنجا که این جنبش هم چپ است و هم سوسیالیستی و هم انقلابی، دیگر ضرورتی برای بدست گرفتن استراتژی انقلاب کارگری وجود ندارد. اگر داشت این تئوریهای خلق نمیشد. چپ رادیکال در دو حزب در جوانب مختلفی به هم میرسند؛ در تئوری حزب، در برخورد به مخالفین فکری و سیاسی، در برخورد به امر انقلاب و سرنگونی، در ادبیات سیاسی جدید، در عبور از متد و نگرش کمونیستی منصور حکمت و بنیادهای کمونیسم کارگری. تفاوت اینجاست که یکی به شکست جنبش سرنگونی میرسد و در بن بست خویش نوعی آوانتوریسم سیاسی و تحزب سنتی را فرموله میکند و دیگری اعلام میکند چپ و سوسیالیسم از سر و کول کل جامعه دارد بالا میروند. هر دو امر انقلاب کارگری و پراتیک کمونیستی برای سازماندهی این انقلاب را کنار میگذارند. مشاهدات و متد

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب...

تفسیرگر در هر دو یکی است؛ بدبینی و خوشبینی و دوره بندی و لایه بندی ها فرعی تراند. نتیجه سیاسی و پراتیکی که برای این احزاب فرموله میشود یک جوهر واحد دارند. هر دو برایشان امر سوسیالیسم و پراتیک سازماندهی کمونیستی در سایه میروند.

"بعد از دو خرداد و حقانیت انقلاب"

"بعد از دو خرداد" به یک تکیه گاه مشترک دو حزب تبدیل شده است. کورش مدرسی توضیح هر امری را به بعد دو خرداد وصل میکند و حمید تقوایی از بعد از دو خرداد "انقلاب و مطلوبیت و ضرورتش" را نتیجه میگیرد؛

"کنار رفتن دو خرداد خود حاصل ناتوانی اش در مهار حرکات اعتراضی مردم بود و شکست آن بنویسه خود حقانیت و مطلوبیت و ضرورت انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت را در سطح وسیعی در جامعه تثبیت کرد و به پلایش جنبش سرنگونی به یک جنبش انقلابی منجر گردید. امروز و در دوره بعد از دو خرداد جنبش سرنگونی به یک جنبش انقلابی و چپ که از یک زاویه نقد و اعتراض سوسیالیستی کل حکومت و نظام موجود را به چالش میکشد ارتقا یافته است."

برای کورش مدرسی شکست دو خرداد و برتری افق ناسیونالیسم پرو غرب و بعد شکست آن به شکست جنبش سرنگونی منجر شده است. برای حمید تقوایی شکست دو خرداد **حقانیت و مطلوبیت و ضرورت انقلاب و سرنگونی انقلابی** را تثبیت کرده است. تا حالا رسم بر این بود که کمونیستها از زاویه نقد عمیق شان به وضعیت موجود و نفس اینکه خواهان نظام و جامعه ای دیگر هستند، انقلابی بودند. حقانیت انقلابیگری و انقلاب اجتماعی را

اینست که روی چهار ستون اخبار و فاکت استوار است. اتکا به نقد کمونیستی سرمایه داری و حکومتش و سنت اجتماعی و طبقاتی جنبش کمونیسم کارگری و مکانیزمهای کارکرد و پیشروی آن ندارد. همان "چپ" رادیکال و از نفس افتاده است که با اصلاحاتی در وضعیت فکری خویش اما با همان درونمایه فکری و متدولوژیک "سوسیالیسمی" را میخواهد که معلوم نیست با اتکا به کدام نیرو و جنبش سوسیالیستی و کمونیستی متحقق میشود.

شخصیتهای انقلاب

"جنبش سرنگونی امروز در کلیت خود یک حرکت انقلابی و چپ است که کبری رحمانپورها و محمود صالحیها و اسانلوها و نازنین فاتحیها چهره های آنرا تشکیل میدهند و با شعار "سوسیالیسم یا بربریت" و "آزادی و برابری" و دفاع از حقوق کودک، و با خواست معیشت و منزلت و درهم شکستن دیوار آپارتاید جنسی و لغو مجازات اعدام و مذهب زدائی از حکومت و جامعه و با سرود انترناسیونال مشخص میشود".

بالتر اشاره کردم که هم انقلاب هست و هم نیست. هم جنبش سرنگونی انقلاب نیست و هم جنبشی انقلابی و چپ و سوسیالیستی است! چهره های آنها هم طبق نظر حمید تقوایی کبری رحمانپورها و محمود صالحیها و اسانلوها و نازنین فاتحیها هستند. داستان زندگی تلخ دیروز و امروز کبری رحمانپور و نازنین فاتحی را همه میدانند. داستانی که نشان تحقیر بشریت است و هنوز ادامه دارد. معلوم نیست چرا این چهره ها چهره های این انقلابند؟ آیا شهرت این تراژدیها قربانی را به چهره انقلاب و سرنگونی تبدیل میکند و یا رهبری انقلابی آنان؟ باید این را به حساب انسان دوستی حمید تقوایی گذاشت و یا به حساب تبلیغات و قرینه سازی در بحث؟ و یا صاف و ساده جمع

نتیجه هیچ اکثریت و اقلیت و شکست و پیروزی راست و سطح رشد اقتصاد و تولید و غیره نمیدانستند. امروز شکست دو خرداد "حقانیت و مطلوبیت و ضرورت" انقلاب را تثبیت میکند! ؟ اگر دو خرداد شکست نخورده بود شما از این حقانیت و مطلوبیت و ضرورت انقلاب دست میکشیدید؟ این دیدگاه انقلابیگری را مدیون عدم حقانیت راست میکند. روی پای خودش انقلابی نیست و برای انقلاب طبقه خودش تلاش نمیکند. مارکسیستها و کمونیسم کارگری انقلاب علیه سرمایه را به اعتبار ماهیت سرمایه و جامعه طبقاتی و تلاش برای نابودی و زیر و رو کردن آن نتیجه میگیرند و شرایط انقلابی را بهترین دوره برای دخالت در قدرت سیاسی و تعیین تکلیف به نفع کارگر و سوسیالیسم و راه حل کارگری برای آزادی کل جامعه میدانند. دیگران اما بنا به شرایط، یا ضرورت و مبرمیت و مطلوبیت انقلاب را به اصلاح سرمایه داری میفرشند و یا آنرا از شکست یک جنبش ارتجاعی نتیجه میگیرند. یا دوره غیر انقلابی شروع میشود و بطرف شرایط متفاوت میرویم و یا شکست ارتجاع ضرورت و مطلوبیت انقلاب و سوسیالیسم را نشان میدهد! معلوم نیست چرا قبل از آمدن دو خرداد ما بر مطلوبیت و ضرورت و حقانیت انقلاب تاکید کرده بودیم؟ آنوقت اشتباه میکریم یا امروز شما اشتباه میکنید؟ همین دیدگاه است که در قطعنامه پلنوم 27 ضرورت انقلاب را در کشوری که آزادی سیاسی وجود ندارد نتیجه میگیرد و به تزی انترناسیونال دومی می غلطد. یعنی عملاً ضرورت انقلاب را در کشوری که آزادی سیاسی دارد لازم نمیداند. وقتی همین موضوع را تذکر میدهید که ضرورت و حقانیت انقلاب از وجود و عدم وجود آزادیهای سیاسی و دمکراسی در نمی آید، توجیه میکنند که منظور آزادیهای "مد نظر خود ما" است! و البته این را نمیتواند توضیح دهد که اگر آزادیهای مورد نظر ما مستقر باشد چرا نباید به آن سوسیالیسم اطلاق کرد؟ و اصولاً آیا بورژوازی میتواند این آزادیها را مستقر کند؟ این دیدگاه اگر منسجم نیست دلایل

کردن فاکت شخصیت برای تئوری ایشان؟ یا مثلاً اسانلو یک سندیکالیست است و امروز متأسفانه اسیر رژیم اسلامی که باید با تلاش همه ما و دوستداران جنبش کارگری از چنگ رژیم آزاد شود. اما ایشان در خارج که بودند و بدون هیچ فشار و شکنجه ای از قانون اساسی و ضد کارگری رژیم و ظرفیتهای آن برای ایجاد تشکلهای کارگری بعنوان "خواست ما کارگران" حرف زدند. کسی نمیگوید که اسانلو باید به رژیم بد و بیراه میگفت، چون قرار است برگردد و آنجا کار کند. اما نیازی هم نبود به تمجید قانون ضد کارگری رژیم بپردازد. توجیه آن هم از زاویه برخی بعنوان "درک شرایط داخل" زیادی بيمورد است. خود حزب کمونیست کارگری مقاله منتشر کرده و همین را نقد کرده است. حالا چطور شد که ایشان به شخصیت انقلاب و سرنگونی و سوسیالیسم و چپ و همه چیز تبدیل شد؟ این دوالیسم سیاسی از کجا می آید؟

برای حمید تقوایی فاکتها و فیگورها بجای خود واقعیت زنده مینشینند و تحلیل و ارزیابی و تاکتیک و استراتژی از این فاکتها در می آیند. جنبش سرنگونی و رادیکالیسم ضد رژیم محتوای واقعی سوسیالیسمی است که تبلیغ و ترویج میشود. مخالفت انقلابی با رژیم جایش را به سازماندهی جنبش کارگری و سوسیالیستی میدهد. استراتژی سرنگونی جایش را به استراتژی انقلاب کارگری میدهد. اگر این جنبش سرنگونی سرکوب شود و یا از نفس بیافتد، همراه با آن سوسیالیسم و کمونیسم هم شکست خورده اعلام میشود و رادیکالیسم ضد رژیمی ته میکشد. اطلاق انقلابی و سوسیالیستی به جنبش سرنگونی نشان هیچ رادیکالیسمی نیست، برعکس؛ کنار گذاشتن سیاست سوسیالیستی و عدم اتکا به سوسیالیسم کارگری بعنوان یک جنبش معین و پایه اجتماعی کمونیسم کارگری است. سرنگونی طلب نامید از هر دو دست میشود و سرنگونی طلب امیدوار از سوسیالیسم و امر سازماندهی

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب...

انقلاب سوسیالیستی. جوهر هر دو دیدگاه مبتنی به یک درک قدیمی و پاختورده چپ رادیکال است که دورانی برو بیا داشت. اینها هرچه باشند، هر نوع سوسیالیسمی باشند، منافات جدی با کمونیسم کارگری و استراتژی کمونیستی کارگری در قبال سرنگونی و امر انقلاب کارگری دارند. خصوصیت رادیکالیسم ضد رژیم اینست که رادیکالیسمش را در تقابل با دیگر سرنگونی طلبان ترسیم میکنند. در مورد حمید تقوایی و در این اواخر ظاهرا بقیه سرنگونی طلبان اساسا وجود ندارند و همه مانع سرنگونی اند! همین موضوع باعث میشود نقدی کمونیستی و مستمر به جنبشهای ارتجاعی و سیاستهای دست راستی نداشته باشند و عملا حزب و کمونیسم کارگری را در مقابل آنها خلع سلاح کنند. نقش و مکان و ظرفیت مخرب آنها را در تحولات نینند و عملا یک مانع اساسی کمونیستی را از سر راهشان بردارند. آنهایی هم که هستند یا به صف "انکار گران" تعلق دارند و یا "ریگی به کفش"! مشکل نفس وجود این دیدگاه نیست، این دیدگاه قدیمی است و همیشه وجود داشته و میتواند نظر رفیق تقوایی هم باشد. این ایرادی ندارد و لازم به هیچ بحثی هم شاید نبود. اما این دیدگاه استنتاجاتی سیاسی و پراتیکی را در مقابل حزب کمونیست کارگری قرار میدهد که مهمتر از خود این نظریات هستند. مثل همیشه آوانتوریسم و پاسیفیسم و بروزات رفتار فرقه ای نتایج بن بست این دیدگاهها هستند. کمونیسم کارگری اما به اصول و نگرش محکمتر و عمیقاً انتقادی و مارکسیستی متکی است. از یکسو میلیتانیسمی در سرنگونی و مقابله با حکومت را "انقلاب" نام نمیکارد و از سوی دیگر از وظایف مشخص برای امر انقلاب کارگری شانه خالی نمیکند. چپ رادیکال اما ناچار است با این تئوریهایی نهایتاً به نیروئی تکیه دهد که نه سرنگونی را میتواند متحقق کند و نه انقلاب کارگری را.*



محاکمه سران رژیم اسلامی را از هم اکنون تدارک ببینیم!

- اعدام هم جنس گرایان
- تجاوز اسلامی به دختران ۹ ساله
- سرکوب هرگونه آزادی سیاسی، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، تشکل، اعتصاب و تظاهرات
- اعمال آپارتاید جنسی در جامعه
- اعمال حجاب اجباری
- سرکوت سیستماتیک زنان
- تحمیل فقر و فلاکت و گرسنگی گسترده بر جامعه
- شکنجه و اعدام بیش از ۱۰۰ هزار تن از زندانیان سیاسی
- سنگسار زنان و مردان به جرم عشق ورزیدن
- سرکوب خوشی و شادی و فراغت
- غارت و چپاول اموال مردم

هستیم. ما در این کنفرانس مطبوعاتی ادعایمانه مردم علیه رژیم اسلامی را به جهانیان ارائه خواهیم کرد. اقلام ذکر شده تنها گوشه ای از ادعایمانه مردم علیه رژیم اسلامی است. این اقدام گامی در جهت تدارک سیاسی محاکمه سران رژیم اسلامی است. ما از همگان دعوت میکنیم تا ادعایمانه ها و دادخواستهای خود را از طریق سایت www.wantedbypeople.com جهت ارائه در این کنفرانس به اطلاع عموم برسانند.

مرکز پیگرد سران رژیم اسلامی
به جرم جنایت علیه مردم
۲۶ سپتامبر ۲۰۰۷

احمدی نژاد یک تیر خلاص زن است! باید دستگیر و محاکمه شود!

احمدی نژاد یک تیر خلاص زن در راس یک رژیم آدمکش اسلامی است. در کارنامه شان اعدام و قتل عام بیش از ۱۰۰ هزار تن از شریفترین انسانها ثبت شده است. کلیه سران رژیم اسلامی باید به جرم جنایت علیه بشریت دستگیر و محاکمه شوند. این خواست مردم است. این هدف ماست!



see iranian.com

برنامه های تلویزیونی

برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر
بوقت تهران
یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر
بوقت تهران

در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.



رابطه حرارت و عصبانیت! در حاشیه اسکندال رهبری ح ک ک آذر ماجدی

اخیرا در پی درگیری های درون رهبری باند زحمتکشان، اعضای این سازمان در اردوگاه این جریان در کردستان عراق اسیر شده اند. بسیاری از اینها جوانانی هستند که بدون شناخت دقیق از ماهیت ارتجاعی و باند سیاهی این جریان به آن ملحق شده اند. برخی با این باور که این یک جریان چپ و سوسیالیستی است و برخی دیگر به امید فرار از جهنم جمهوری اسلامی به آن پیوسته اند. این جوانان از همه جا بیخبر پس از سپری کردن مدتی در اردوگاه، متوجه میشوند که عملا اسیرند و تنها راه جدا شدن از این جریان فرار است. درست مثل جریانات مذهبی "کالت" هایی که در گوشه و کنار دنیا انسان های بی خبر و مستاصل را به اسارت میگیرند.

درگیرهای اخیر رهبری این جریان، زندگی بسیاری از این انسان ها را با خطر جدی روبرو کرده است، اما امکان فرار بسیار پیچیده شده است. در این شرایط خطر تلاش برای نجات این جوانان به یکی از مسائل مهم خانواده های آنها و اپوزیسیون انسان دوست بدل شد. در تلاش برای اعمال فشار بر این جریان باند سیاهی و جلب حمایت بین المللی، نامه سرگشاده ای در میان خانواده های اعضا یا بهتر بگویم اسرای زحمتکشان پخش شد و به امضای بسیاری از آنها و برخی دیگر رسید. وبلاگی درست شد و این نامه با امضاء ها در آن چاپ شد و در اختیار عموم قرار گرفت. بلافاصله پس از راه افتادن وبلاگ تعداد دیگری از این فراخوان حمایت کردند.

روشن است که امضاء کنندگان اسامی خود را علنی نکرده اند. چرا؟ آیا اصلا این سوال لازم است؟ خیلی سخت است که با یک حساب دو دو تا چهارتا متوجه شویم که نه تنها جان آنها، بلکه جان عزیزان آنها در اردوگاه زحمتکشان در خطر قرار میگیرد؟ جمهوری اسلامی را نمی شناسید؟ باند زحمتکشان و شیوه های مافیایی آن را چی؟ ترس از جان. این یک جواب ساده و سراسر است به آنهایی است که عدم درج اسامی امضاء کنندگان را مواد ایجاد یک اسکندال سیاسی بزرگ کرده اند.

در این میان یک اتفاق بسیار عجیب و بی سابقه افتاد. آقای محمد آسنگران، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری و دبیر کمیته کردستان این حزب یک نامه تهدید آمیز برای مسئولین وبلاگ فرستاد و با لحنی تحکم آمیز تهدید کرد که با این وبلاگ را جمع کنند یا آنها "آی پی و اسامی" مسئولین وبلاگ را اعلام خواهند کرد (بخوان لو خواهند داد!) این عین نقل قول ایشان است: "به دقت آی پی شما و اسم واقعتان را اعلام میکنیم این کار را نکنید به نفع تان است. این وبلاگ قلبی تان را هم جمع کنید تا گندش در نیاید." من شخصا وقتی این نوشته را دیدم اول فکر کردم که این یا کار رژیم اسلامی است که دارد به این شیوه اپوزیسیون را خراب میکند یا کار باند زحمتکشان. اما خیلی سریع معلوم شد که متأسفانه این کار خود آقای آسنگران و رهبری حزب کمونیست

کارگری است. ایشان بعد از اینکه مسئولین وبلاگ، نامه مربوطه و پاسخ خود را به آن چاپ کردند، یک توضیح نامه "عذر بدتر از گناه" نوشت و در نشریه رسمی حزب شان "ایسکرا" چاپ کرد. واقعا تاسف آور است که رهبری حزب کمونیست کارگری با این سرعت مشغول سقوط آزاد است. تهدید به لو دادن آی پی و اسامی مسئولین یک وبلاگ اپوزیسیون که در ضدیت با سازمان زحمتکشان و در دفاع از عده ای جوان اسیر در دست این جریان باند سیاهی تهیه شده است، هیچ قربانی با آلمان ها و اصول یک حزب کمونیست کارگری ندارد.

در مواجهه با این واقعه یک سوال برای هر انسان و ناظر سیاسی مطرح میشود: معنای سیاسی و واقعی چنین تهدیدی چیست؟ آیا حزب کمونیست کارگری مناسباتش با سازمان زحمتکشان تغییر کرده و بهبود یافته است؟ زیرا منطقا چنین نامه ای فقط بنفع سازمان زحمتکشان تمام میشود. این باند زحمتکشان است که از جعلی خواندن وبلاگ حمایتی سود میبرد. تهدید به لو دادن آی پی نیز یک روش مافیایی و پلیسی است که روش آشنای زحمتکشان است. اما ظاهرا مناسبات این حزب مانند گذشته است. پس چه دلیلی موجد این تهدید زشت و پلیسی است؟ آیا هیچ انسان باشرف در اپوزیسیون رژیم اسلامی حاضر است این چنین یک جریان اپوزیسیون را تهدید کند؟

تاسف فراوان و نابوری عمیق عکس العمل من بمدت چند روزی در مقابل این حرکت بود. به سبب 4-5 سال اخیر، هر زمان که یک حرکت نادرست، یک بی اصولی یا روشی ناپسند از حزب کمونیست کارگری مشاهده میکنم، بیاد گذشته باشکوه و پرافتخار حزب قلم فشرده

میشود. بر سر این حزب چه آمده است؟ آیا هیچکس باورش میشود که این حزب که بر تارک انسانیت و اصولی گری در میان اپوزیسیون قرار داشت، این چنین سقوط کرده باشد؟ در این مواقع تیزتر یک اطلاعیه معروف حزب به قلم منصور حکمت همواره در ذهنم به صدا در میآید: "دریغ از یک جو شعور!"

اما چرا چنین حرکتی از جانب آقای آسنگران سر زده است؟ چه محرکه ای ایشان را به انجام چنین کاری ترغیب کرده است؟ ایشان توضیح میدهد که "برق از سرش پریده است" و عصبانی شده است. اینکه چرا یک کمونیست با دیدن یک وبلاگ در حمایت از اسرای باند زحمتکشان "برق از سرش می پرد" خود جای سوال است؟ ایشان چنین توضیح میدهد: "معلوم نیست چه فرد و یا مرجع حقیقی و حقوقی این فراخوان را داده است، معلوم نیست چه کسی آنرا منتشر کرده است. معلوم نیست صاحب وبلاگ چه کسی است. همه اینها میتواند فضایی را ایجاد کند که در میان اپوزیسیون نا امنی ایجاد کند. چنین کاری میتواند از جانب رژیم اسلامی صورت بگیرد." این توضیح هیچکس را قانع نمیکند. فقط انشاء است. بیشتر به جوک شباهت دارد. این را هم ما میدانیم، هم ایشان و هم تمام اعضای رهبری حزب ایشان. این اولین بار نیست که وبلاگی در مورد مساله یا امری یا واقعه ای درست شده است، بدون اینکه اسم و رسم وبلاگ نویسان معلوم باشد. وبلاگ های متعددی در مورد 16 آذر، 8 مارس، اول ماه مه با نام آزادی و برابری، دسته جات مختلف دانشجویی و غیره بدون اعلام هویت گردانندگان آن درست شده است و کسی از "هویت حقیقی و حقوقی" آنها اطلاع ندارد. اما در میان اپوزیسیون یا جنبش چپ میتوان حدس زد که این وبلاگ ها به چه جریانی

صفحه 17

آدرس تماس با مسئولین حزب

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.comSivavash_d@yahoo.com

مسئولین کمیته سازمانده (سیاوش دانشور، نسرین رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئولین کمیته خارج کشور (کریم نوری، سیروان قادری)

karim.savalan@broadband.netsirvan_qaderi@yahoo.com

مسئول دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

موازیان کار نشریه یک دنیای بهتر

* نشریه یک دنیای بهتر هر هفته در 12 صفحه منتشر میشود.

* هر مقاله سیاسی حداکثر دو صفحه نشریه را بخود اختصاص میدهد. بنابراین حجم مطالب باید حداکثر معادل سه صفحه ورد با فونت 14 باشد. ترجیح ما اینست که هر مطلب از یک صفحه نشریه بیشتر نباشد.

* سردبیر در تلخیص، انتشار و یا رد مطالب آزاد است. هر مورد به اطلاع نویسنده میرسد.

* مطالب منتشر شده در نشریه نظر نویسندگان آن را منعکس میکند و ضرورتاً موضع رسمی حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیست. مواضع رسمی حزب در اطلاعیه ها، قطعنامه ها، بیانیه ها و قرار ها و یا از طریق ارگانهای حزبی انعکاس می یابند.

* یک دنیای بهتر هدفش اینست بیشتر یک نشریه سیاسی - انتقادی - سازمانده باشد تا یک نشریه تئوریک - جدلی - آموزشی. اینگونه مطالب در بولتن مباحثات "کمونیسم کارگری" که ماهیانه منتشر میشود، چاپ میشوند.

با نشریه یک دنیای بهتر همکاری کنید.

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک مالی کنید!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای جامعه ای آزاد، برابر، و مرفه مبارزه میکند. ما در مبارزه خود به کمکهای مالی شما نیازمندیم.

Wells Fargo Bank,

Routing Number : 121 000 248

Account Number : 36 48 4688 52

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری بپیوندید!

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است! منصور حکمت

فرم تقاضای عضویت در حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۱- نام و نام خانوادگی: (اسمی که با آن فعالیت سیاسی میکنید)

۲- سال تولد:

۳- چگونه با حزب آشنا شدید؟

تاریخ: امضا:

تلفن: ای میل:

* سابقه تحصیلات، تسلط به زبانهای اروپایی، قابلیتهای فنی و تخصص های حرفه ای:

* شهر محل تولد و زندگی:

* سابقه فعالیت سیاسی و متشکل:

رابطه حرارت و عصبانیت...

متعلق اند. این واقعیت را نیز این دوستان میدانند. آقای آسنگران در چاله افتاده است و دارد تقلا میکند خود را از این چاله بیرون بکشد. اما متأسفانه هر چه بیشتر تقلا میکند، بیشتر در آن فرو میرود و کل رهبری حزب کمونیست کارگری را نیز با خود به قعر میبرد.

اما فرض کنیم که ایشان واقعا این چنین عصبانی شده است. دو سوال مطرح میشود: 1- چرا یک "رهبر کمونیست" وقتی عصبانی میشود، تهدید پلیسی میکند؟ 2- دلیل واقعی عصبانیت چیست؟

1- یک ضرب المثل هست که حقیقتی روانشناسانه را بیان میکند. "مشروب آنچنان را آنچنان تر میکند." مردانی که در مستی همسرشان را کتک میزنند، عموماً مستی را دلیل این خشونت ناخوشودنی اعلام میکنند. در حالی که مساله برعکس است. هیچ آدم آرام و غیر مردسالاری وقتی مست شود دست روی زنش بلند نمیکند. خشونت و مردسالاری بعضاً فروخته ای موجود است که مشروب آن را رها میکند. هیچ انسان عمیقاً شریف و انسان دوستی وقتی عصبانی میشود به تحرکات پلیسی متوسل نمیشود. این معمایی است که ذهن بسیاری را بخود مشغول کرده است. بسیاری در ذهن خود میگویند: "رفیق من، باشد، قبول. شما خیلی عصبانی شدید، اما چرا در عصبانیت تهدید به لو دادن آی پی و اسم و رسم مردم کرده اید؟"

2- اما دلیل واقعی عصبانیت من همانموقع حدس زدم که دلیل این عصبانیت فقط میتواند در سکتاریسم عمیق ایشان ریشه داشته باشد. حدس زده اند که چه جریانی پشت این نامه سرگشاده و وبلاگ حمایتی قرار دارد و از اینکه کسانی از ایشان و حزب متبوعشان در عالم سیاست جلو افتاده است "برق پرانده اند" و عصبانی شده اند. و این مساله زشتی حرکت ایشان را حتی برجسته تر میکند. یعنی ایشان دارد اشخاص و جریان معینی را تهدید میکند. جالب است که طولی نکشید شاهد از غیب آمد. نشریه ایسکرا معما را حل کرد. ایسکرا شماره 380 مصاحبه ای دارد با ناصر اصغری، عضو کمیته مرکزی این حزب، از ایشان پرسیده میشود: سوالی در مورد "برخورد یکی از دوستان فراکسیون به مساله سازمان زحمتکشان بکنیم. اصلاً چرا این جریان با چنین حرارت وارد این جریان شده است؟"

همین کلمه "حرارت" کلید حل معما است. ایشان حدسیاتی زده است. و این حدسیات باعث شده که برق بپراند. در واقع تا آنجا که به ایشان برمبگردد، حرارت ما برای نجات جوانان اسپر در اردوگاه باند زحمتکشان، حرارت ما برای کمک به آنها، حرارت ما برای افشای این سازمان باند سیاهی، باعث برق پراندن ایشان شده است. دلیل توسل به این روش زشت سکتاریسم است، حسادت و رقابت سازمانی است. ظاهراً کلید عصبانیت ایشان را باید در "حرارت" ما برای فعالیت انسانی، کمونیستی و اصولی یافت. باید به ایشان توصیه کرد که لطفاً اصل مهمی چون "هدف وسیله را توجیه نمیکند!" را از معنا تهی نکنید. شما حتی معنای این عبارت را نیز نمیدانید. در پایان باید گفت که امید میرفت این روش بسیار زشت و ناپسند آقای آسنگران توسط بخشی از رهبری حزب کمونیست کارگری مورد نقد قرار گیرد. اما این امیدی بیحاصل است. چاپ این نوشته ها در نشریه رسمی این حزب بمعنای تائید این روش توسط رهبری شان است. چنین روش هایی باید قاطعانه محکوم شود. امیدواریم که رهبری حزب کمونیست کارگری نیز به این امر متقاعد شود و با نقد این حرکت نشان دهد که نسبت به چنین بی اصولی گری آشکاری حساس است و آن را از صفوف خود طرد میکند. *

ستون آخر

علی جوادی



در بیست و پنجمین سالگرد تولدش

زمان برگشتم از لندن را طوری تنظیم کرده بودم که روز قبل از بیست و پنجمین تولدش در لس آنجلس باشم. روز بعد، سه شنبه ۲۵ سپتامبر، با سر درد شدیدی از خواب بیدار شدم. اما این کمترین نگرانی ام بود. احساس خفگی میکردم. آماده شدم. به فروشگاههای رفتم. چند دسته گل رز خریدم. با بادکنک هایی که به روی آن نوشته بود، تولدت مبارک!

معمولا رسم نبوده است که کمونیستها از احساسات و عواطفشان در نشریات حزبی صحبت کنند. گویا "کمونیسم" تنها محدود به امور جامعه است. گویا فرد، نیاز و عواطف فردی، جایی در این چهارچوب ندارند. گویی فرد و عواطف فردی "قربانی" ضوابط و چهارچوبهای "جمعی" است. فرد فدای جمع است، تهی و بی روح است، زنده نیست. این سنت "کمونیسم خاکستری" را باید در هم شکست. انسانیت ما جوهر و الهام بخش سیاست ماست. برای ما انسان مبنا است. سوسیالیسم ما پرچم مبارزه ما برای برقراری آزادی و برابری انسانها است. اگر احساسات و عواطف را از سیاست کمونیستی بگیریم، به مجموعه ای از تقلاهای خشک و خاکستری تبدیل میشود. آزادی و رهایی انسان مبنای موجودیت کمونیسم کارگری است. از این روست که بر پرچم کمونیسم مارکسی، کمونیسم حکمت حک شده است: "بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می آید که در آن تکامل آزادانه هر فرط شرط تکامل آزادانه همگان است."

حالت خفگی ام همچنان ادامه

عشق به فرزند یک طرفه و بی حد و اندازه است. توقع و چشم داشتی در آن وجود ندارد. شاید بتوان گفت تجسم واقعی عشق "عرفانی" است. شاید؟ تلاش میکنم که هر هفته سری به "سایتش" بزنم. نمیتوانم کلمه "گورستان" را به راحتی در این مورد بکار ببرم. زیادی خشک و بی احساس است. تیره و سرد و ابدی است. "سایت" بیان مناسبتر و امروزی تری در ذهن من است. نمیتوانم که آیا پدر خوب و دوست داشتنی ای برایش بوده ام یا نه؟ شاید پاسخ این سؤال را هرگز نیابم. اما میدانم که تلاش کردم. میدانم که چقدر دوستش داشتم. میدانم که بهترین آرزوها را برایش داشتم.

امروز در حالی که به "سایتش" نزدیک میشدم احساسم این بود که خفگی ام در حال تشدید است، براحتی نفس نمیکشیدم. مدتی بود که به ملاقاتش نیامده بودم. سفر مجالم نداده بود. بسرعت تصویر صورتش را که بر روی سنگ قبرش است، شستم. نمیخواهم گرد و خاک چهره زیبایش را در خود پنهان کند. من اولین نفری نبودم که به دیدنش آمده بودم. دوستان دیگری نیز قبلا آنجا بودند. تولدش را هر کسی با دسته ای گل، با گلدان و کادویی و با قطره های اشک پیش از من "جشن" گرفته بودند. کارت های تبریک تولد بجا گذاشته شده نشانگر این احساسات و صورتهای خیس دوستانش بود.

تصور اینکه برای بوسیدن دخترم باید سنگی را ببوسم که عکس او را بر خود دارد، برایم

داشت. تمام خاطره های بییش از بیست و چهار سال زندگی اش در جلوی چشمانم رژه میرفتند. تولد، دندان در آوردن، راه افتادن، اولین کلمات، روزهای مدرسه، دبستان، دبیرستان، اولین دوست پسر، نگرانی ها و شادی ها، صدای قهقهه خنده هایش، جر و بحث هایش، همه مانند فیلمی در ذهنم مرور میشدند. اما آنچه مرور میشدند محدود به آنچه تاریخا شکل گرفته بودند، نبود. نه فقط آنچه که دیده بودم، بلکه آنچه که ندیده بودم نیز در ذهنم مرور میشدند. زندگی مشترک، فرزند یا فرزندان، و ... تمامی بهانه ها و رویدادهای ساده زندگی. متاسفانه تصادفی زندگی دختر زیبا و باهوش من را به پایان نابهنگام و تراژیک خود رساند.

در زندگی دوستان و عزیزان بسیاری را از دست داده ام. کسانی که در شکنجه های رژیم اسلامی اعدام و یا تیرباران شدند. رفقایی که هنوز نمیتوانم چگونه دستگیر و کشته شدند. مرگ هر عزیزی زخمی عمیق بر وجود انسان ایجاد میکند. زخمهایی که ترمیم نشدنی اند. اما مرگ فرزند زخمی غیر قابل تصور است. دردی دردناک و کشنده است. همیشگی است. دانمی است. حتی زمان درمان موثری برای این درد نیست. تصور نمیکنم فاجعه ای دهشتناک تر قابل تصور باشد. جوامع انسانی، مستقل از مناسبات طبقاتی حاکم، انسان را برای چنین شرایطی آماده نمیکند. سیستم تحصیلی، آموزشی به هیچ دانش آموزی نمیدهد. جامعه چیزی برای آماده سازی انسان در مقابله با چنین شرایطی در چنته ندارد. دلیلی هم ندارد. چنین رویدادهایی متعارف نیستند. قرار نیست که والدین خود را برای مرگ فرزندان آماده کنند. قرار نیست که پدران و مادران تولد فرزندشان را در گورستانها جشن بگیرند؟ قرار نیست! میگویند بالاتر از سیاهی رنگی نیست. تمام حقیقت را نمیگویند، بالاتر از سیاهی، درد از دست دادن فرزند دلبد است.

خرد کننده است. بدنش فاصله چندانی از من ندارد. اما نمیتوانم لمسش کنم. نمیتوانم در آغوشش بگیرم. این فاصله مسیری برای پیمودن نیست. سنگی بزرگ اولین مانع است. محفظه ای که بدنش در آن قرار دارد، بسادگی قابل نفوذ نیست.

با اشکهای بسیار از زویا تا هفته دیگر خداحافظی کردم. با بادکنک های رنگی و شاخه های گل رز بنفش به خانه آمدم. هر ساله در تولدش بادکنکهای بسیاری در خانه انتظار آمدنش را میکشیدند. این بار بر خلاف سالهای گذشته، کارت تبریکی ننوشتیم. امسال بر خلاف سالهای گذشته در باز نکرد و با سر و صدا حضورش را به ما اطلاع خواهد داد. امسال اولین سالگرد تولدش را در غیابش، فردی و نه جمعی جشن گرفتیم. این اولین تولد بعد از مرگ نابهنگامش بود.

من زویا را در یک حادثه از دست دادم. اما دختران بسیاری خود بخاطر شرایط سخت و ناهنجار زندگی جانشان را از دست میدهند. مرگ زویا را به تلاش و نیرویی برای آزادی تک تک چنین انسانهایی باید تبدیل کرد. من امیدوارم که تولد زویای هیچ خانواده ای در غیابش جشن گرفته نشود. زویا بخشی از زندگی من بود که با مرگش نیز بخشی از زندگی من هم به پایان رسید. آهنگی ریپی از توپاک که میگوید، "زندگی دیگر مانند گذشته نخواهد بود." بیان واقعیتی سترگ و در عین حال عمیق است. بیان احساس امروز من است. *

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!